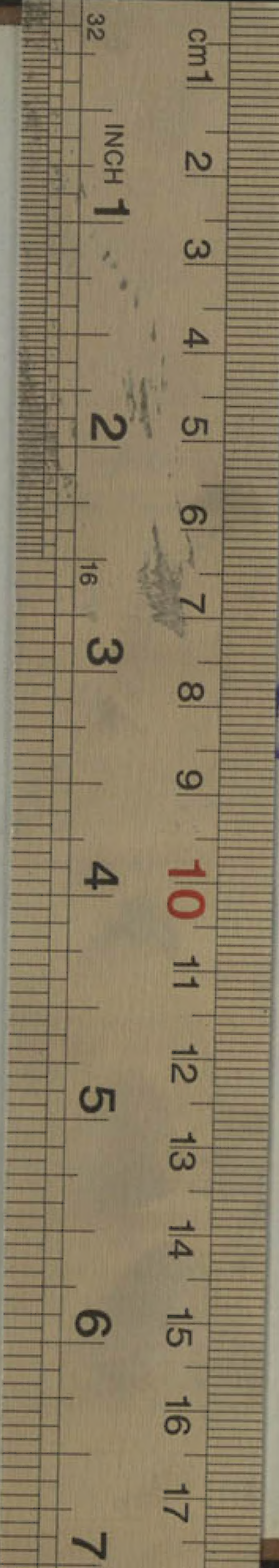
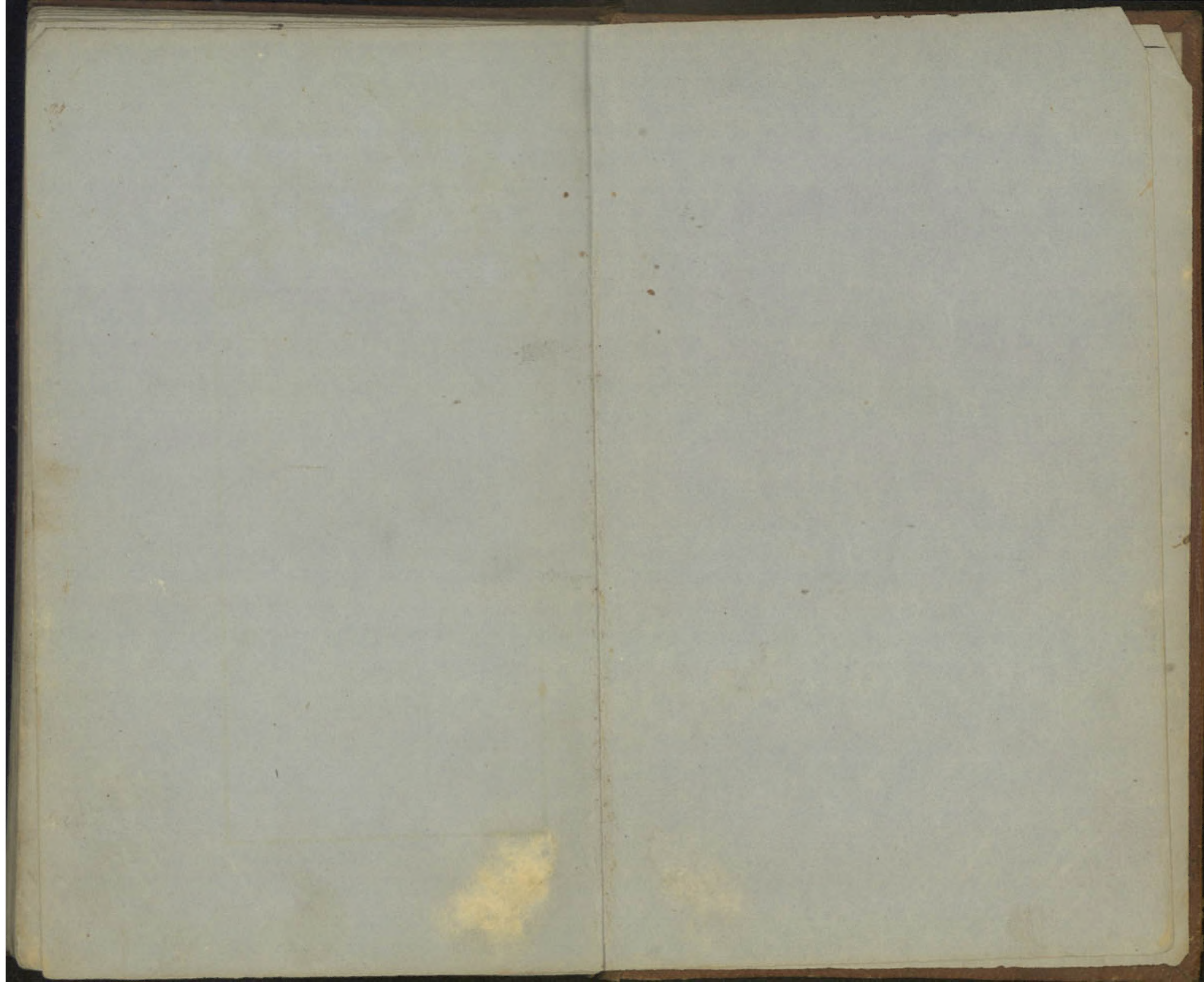
بیان بعضی از ذکر









هذا کتاب حقیقة الامر



بسم الله الرحمن الرحیم

الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود
الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله یهدی
به من یشاء ومن یضلل الله فما له من هاد شکر و سپاس خداوند
را سزاست که ابواب لطف و کرم بروی کافه امم باز فرموده
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا سالکین و مجاهدین را
بمطلوبات خود هدایت نموده و صلوة و سلام بحضرت خاتم
و آل و اولاد او باد که ابواب کرمند و اولیاء نعم و بعد راقم
اوراق بعرض طالبان حقیقت و سالکان طریقت میرساند
که چون در باب تزکیه نفس و سلوک و عمل و تکمیل قوای حیوانی
و انسانی و تحصیل رزق و کسب مایه معیشت مردم را در اختلاف
شدید دیدم بعضی میگفت سعی و تلاش عباد را هیچ اثری
مترتب نیست برای اینکه آنچه خدا خواسته و مشیت بر او
علاقه گرفته لامحاله بظهور خواهد رسید و هرچه که خداوند نخواسته

و مقدر نفرموده هرگز بوجود نخواهد آمد در اینصورت سعی بنده
بیحاصل و زحمت او بیجاست میگویند آشکارا می بینیم که شخصی
در باب مطلبی هر قدر کوشش میکند و سالهای سال برای انجام
ان خود را بزحمت و مرارت میاندازد هیچ چه از ان زحمات
اثری نمی بیند شخص دیگر بدون همه زحمت و تعب بهمان
مطلب میرسد پس بی اسباب و وسایل فقط سودی ندارد بسا
میشود که شخص بی جمع نمودن مقدمات مقصودی استمرار میدهد
ثمری نمی بیند و بسا میشود که هرگز در فکر تحصیل مقدمات نبوده
خود بخود اسباب غیبیه فراهم آمد و مطلوب او بعمل میاید با اینکه
در نظر اهل ظاهر آنطور فراهم آمدن اسباب خلاف عادت بلکه
غیر ممکن مینمود و گروهی بخلاف اینطایفه خود بینا اند که بظواهر
اسباب و وسایل اعتماد کلی و اعتنای زیاد دارند و آثار را منوط
بکسب و سعی خود میدانند میگویند خدا روزی را از روزنه خانه برای
شخص نمیاندازد و بی سعی و بی زحمت نمیدهد هر چه شخص عاید شود
از اسباب ظاهری خواهد بود عیب کار اینها این است که نظرشان
در تکوین وجود مسببات منتهی بر اسباب است و با اسباب استقلال
نظر دارند و از مسبب الاسباب غافلند اگر بعض اوقات منطوق

ایشان بخلاف این باشد محض قول است در مقام دید و نظر
ازین حالت جدا نیستند **شعر** زمدار دو چشم اهل ظاهر که
از ظاهر نبینند جز مظاهر و بمحض قول ظاهری اعتباری
نیست پس اگر شخصی بگوید من از این طایفه نیستم و آثار را
از موثر حقیقی می بینم و امورات را بسته بمشیت او میدانم باید
بفعل و عمل او نگاه کرد که فعل محک و عیار قلب است اگر
در واقع نظر بموثر غیبی است و اعتماد بظواهر نیست پس این
تملق بی اندازه و تذلیل نفس در پیش این و آن از چه راه است
و اینهمه اضطراب و تشویش و بی آرامی و پریشانی از حوادث
روزگار و تغیرات عالم برای چیست طایفه اول نیز عملشان
مطابق قولشان نیست چه بلفظ میگویند امور بسته بتقدیر
و مشیت ایزدیست و سعی ما بیحاصل است و با وجود این در مقام عمل
از سعی و تلاش و بکار بردن تدبیر و از تملق و تذلیل و داشتن
نفس هرگز دست نمیکشند و طایفه دیگر را نیز با قوال مختلفه
دیدم که تفصیل آنها بتطویل بلاطائل است و بعضی را درین میانه
متحیر و غرق فکرت و مبتلای حیرت مشاهده کردم که اعتقاد
تا حتی درین باب نداشت و لکل رأیت منهم مقاما شرحه فی الکلام

مما یطول ولی اگر سر امر بین الامرین لشخص سالک مشخص گردد
هرگز در سیر سلوک خود متحیر و سرگردان نخواهد ماند و شبهاتی
که درین مقامات باذهان ضعیفه وارد میشود باعث بر آنها
غفلت از این سر و جهالت بر حقیقت امر است چون ندیدند
حقیقت ره افسانه زدند و او در واقع اکسیریست که فلزات
ناقصه وجود را بکمال خواهد آورد و هو ما قال الامام علیه السلام
لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی جبر نیست
چه اگر خداوند بندگان را بطریق جبر راه میبرد و در صدور اعمال
بر ایشان اختیار نمیداد عقلا و شرعا احدی نسبت بصدور
خیر و شر مورد مدح و ذم نمیشد و هیچکس در کاری بحث و ایراد
و منع و لوم روا نبود و هرگز کسی سزاوار تحسین یا تقبیح نمیشد
و حال آنکه ببدیهه عقل چنین نیست بلکه تمامی عقلا بفطرت
و بصرافت طبع مدح و ذم را در افعال عباد بخود ایشان راجع
میکنند و شخص را در ازاء عمل خیر جزا و ستایش خوب میدهند
و در مقابل شر جزای بد و اگر در صدور عمل بنده را اختیارات
نبود مدح و ذم و جزا مترتب داشتن بر او معقول نمیشد و شرعا
هم ورود تکالیف و خطابات و ترتب ثواب و عقاب بعمل او

متعقل نمیشود بلکه آنوقت طاعت و معصیت هیچ معنی نداشتی
چه طاعت عبارتست از انقیاد بامر و معصیت عبارتست
از عدم انقیاد در صورتیکه شخص مختار و قادر بر فعل و ترک
نباشد انقیاد و عدم انقیاد از او متصور نمیشود پس ببدیهه
عقل و شرع جبر نیست و لا تفویض تفویض هم نیست که
امور و مسببات موکول و مفوض باسباب باشد چه آشکارا
می بینیم با شخص سعی مینماید و تلاش پی تحصیل مطلبی میکند
و اسباب برای او فراهم میآرد و از آن سعی و از آن اسباب
حاصلی نمی بیند بلکه از همان اسبابی که برای تحصیل مطلوب خود
چیده بعکس و منافی آن مطلب نتیجه میبرد و از آنها بخلاف
عادت اثر بروز میکند کما قیل از قضا سرکنگبین صفرا فزود
روغن بادام خشکی مینمود و احادیث و اخبار مشیت و اراده
زیاد است و بنص کتاب و تواتر معنوی شرعا ثابت است
که هیچ شیئی بیخواست خداوندی صورت نمی بندد و هر کس
بعین بصیرت نظری اندک بامورات خود گمارد واضح و آشکارا
می بیند که امور موکول بظاهر نیست هست جنبنده جنبانندهٔ
سررشته در دست دیگریست تبارک الذی بیده الملک

وهو علی کل شیئ قدیر باری چون مردم را در اینمقامات
باختلاف شدید و شکوک و شبهات زیاد دیدم و بعضی
از ارباب سلوک ازین فقیر بی بضاعت خواهش کردند
که آنچه از اخبار و آثار ائمهٔ اطهار صلوات الله وسلامه
علیهم و از بیانات علمای اطیاب در اینباب فهمیده و در اعتقاد
او بمقام جزم و یقین رسیده ام در ضمن مختصر رساله بعبارات
مانوسه مناسب طبع عوام بشرح و بیان آرم و درین حال
فقیر را موانع بسیار و عوایق بیشمار بود ولی تحقیق این مسئله را
بسیار اهم و الزم دانسته بقدر فهم خود از بابت ما لا یدرک
کله لا یترک کله بنحو اجمال در حالت استعجال بمقام بیان
برآمد و بجز ایضاح مطلب حق چیز دیگر در نظر نبود و عمده
جانب عوام و ضعفای ناس را ملحوظ داشتم لهذا بمحسنات
لفظیه ابدا نپرداختم و عبارت رساله را موشح بآثار فصاحت
نساختم هرگاه اینمعنی خلاف سلیقه ادبا و فصحا گردد معذور
دارند شعر آتشی از عشق در جان برفروز ❊ سر بسر فکر و عبارت را
بسوز ❊ و از خداوند توفیق بسیار برای خود و مطالعه کنندگان
استدعا دارم که آنچه مقصود است بعبارات قریبه مثبت شود

و با بیان بلیغ ادا کرده و راه تفهیم و تفهم او بطور آسانی و سهولت
میسر شود انه علی کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر رب اشرح لی
صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی

بدانکه تکلم در این مقامات با دو ملاحظه میشود یکی
بملاحظه قدرت خداوند گفتگو میشود و یکی بملاحظه حکمت
بملاحظه اول هیچ محال نیست اینکه خدا هر آنچه خواهد و او را
پسند از اشیاء قهراً و جبراً بظهور رساند و لو شاء الله
لآمن من فی الارض کلهم و لو شاء لهدیکم اجمعین و خدا
قادر است بر اینکه از آتش برودت ظاهر کند و از آب
حرارت و همه اشیاء در قبضه اقتدار و تحت قدرت او است
میتواند مطیع را جزای بد دهد و عاصی را جزای خوب لا یسئل
عما یفعل و در مقابل قدرت او قدرتی متعقل نیست لا ضد له
و لا ند قال تعالی ما کان الله لیعجزه شیء فی السموات و لا فی الارض
انه کان علیما قدیرا و خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا
همسا و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و خوف و خشیت
مقربین یکی هم از این راهست از اوست که هر قدر علمشان

بقدرت

بقدرت و توانایی خدا زیادتر شود بهمان درجه خوفشان
بیشتر میشود انما یخشی الله من عباده العلماء آمدیم بملاحظه
دویم که ملاحظه حکمت است چون مقتضای حکمت کامله
این است که عباد در افعال خودشان مختار باشند و قدرت
بر فعل و ترک برایشان داده شود که هم از اختیار خود
استدلال بمختار بودن صانع مطلق نمایند و هم از خدا با
مجبور کردن عباد و سلب اختیار از ایشان ترجیح مرجوح
بر راجح بعمل نیاید که منافی حکمت است بیان دلیل
اول آنکه خدا عالم را برای معرفت خود خلق فرموده خودش
مختار است و تا علامت معرفت را در شخص نگذارد تکلیف
معرفت بر او تکلیف بمحال خواهد بود فان العلم شرط التکلیف
قال تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین
لهم انه الحق بیان دلیل دویم اینکه بر حسب ضرورت
و بداهت کمال در اختیار است نه در جبر و اعطای
کمال بر نقص راجح است و از خداوند در حکمت ترک اولی
و ترجیح مرجوح بر راجح نمیشود و سزاوار مقام الوهیت
نیست و قبیح است پس مقتضای حکمت مختار داشتن

عباد است در ظهور افعال واعمال خودشان ودر اعمام
نکات وادله دیگر در نظر دارم که ذکر اینها موجب تطویل است
ودر این رساله بنا باختصار است **کشف سر مشیت**
بر دو قسم است عزمیه وحتمیه در **مجمع البحرین** آورده فی
الحدیث امر الله ولم یشاء وشاء ولم یامر امر ابلیس ان
یسجد لآدم وشاء ان لا یسجد ولو شاء لسجد ونهی آدم
عن اکل الشجره وشاء ان یاکل منها ولو لم یشاء لم یاکل
وفیه ایضاً ان الله ارادتین ومشیتین ارادة حتم
وارادة عزم ینهی وهو یشاء ویامر وهو لا یشاء او نهی آدم
وزوجته ان یاکلا من الشجرة وشاء ان یاکلا ولو لم یشاء
ان یاکلا لما غلبت شهوتهما مشیة الله وامر ابراهیم ان
یذبح اسحق ولم یشاء ان یذبحه ولو شاء لما غلبت مشیة ابراهیم
مشیته انتهی وهر دو حدیث در کافی مرویست اول از ابو عبدالله
علیه السلام ثانی از ابو الحسن علیه السلام **بیان این مطلب بطریق
اجمال** آنکه چون عبد در همه حالات خود محتاج است
بامداد واعانت جناب اقدس سبحانی وتا از او مددی نباشد
هرگز مصدر فعلی نتواند بود وخداوند عالم باقتضای الوهیت وبرای

تکمیل اختیار در هر حال حول وقوه را در بنده نگاه میدارد بعد از
ارشاد وبیان واتمام حجت عبد بحالت اختیار خود که
من جانب الله باو عطا شده هر راهرا از خیر وشر پیش گیرد
وباسباب آن یک متوسل شود او را بهمان راه خدا میبرد لقوله تعالی وهدیناه
النجدین وانا هدیناه السبیل اما شاکرا واما کفورا پس بمقتضای
رحمانیت وربوبیت مطلقه مدد خداوندی بی تکلف بمطیع
وعاصی میرسد وهیچ یک بدون آن قوام ووجودی ندارد همانا
خدا تعالی میفرماید کلا نمد هؤلاء وهؤلاء من عطاء ربک ای
کریمی که از خزانه غیب گبر وترسا وظیفه خور داری هیچ عملی از
از اعمال وهیچ فعلی از افعال بخواست ومشیت الهیه ممکن
نیست از بنده صادر شود چنانکه مشعر است بر او قول خدا تعالی
ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان یسبقونا ساء ما یحکمون از این
جهة ظاهر میشود از خدا در حق هر ممکن دو مشیت عزم ومشیت
حتم واینها که در یک مورد جمع میشوند وکاهیده اما مشیت
عزمیه پس متعلق است بجهة موافقت مامور بامر آمر وصانع او
واما حتمیه پس او متعلق است بر انجهت وجهة مخالفت پس
وقتیکه خدا امر فرمود بر شخص مکلف در باب چیزیکه کون او را

اراده میکند خالی نیست از اینکه یا عبد مکلف ممتثل است
بامر او باختیار خود یا نه وقتیکه ممتثل شد و بانچه که امر شده
بود بعمل آورد ظاهر میشود از خدا مشیت عزمیه و حتمیه معا اولی
بسبب ورود امر ثانی بسبب وصول امداد و بعدم منع مقتضی
از مقتضا و وقتیکه العیاذ بالله عبد مامور به را ترک کرد باختیار
خود و عصیان نمود بخالق خود تنها مشیت حتمیه میباشد یا مداد
خدا یعنی باعطای حول و قوه و عدم منع مقتضی از مقتضای خود
پس مطیع مطیع است هم بمشیت عزمیه و هم بمشیت حتمیه و
عاصی عاصی است تنها بمشیت حتمیه و باین مقامات منزل است
مدلول بعضی آیات که تعلق اذن و امر و اراده و مشیت از آنها به
معاصی ظاهر میشود از قبیل قول تعالی اذا اردنا ان نهلک قریة امرنا
مترفیها ففسقوا فیها فحق علیهم القول لایه ختم الله علی قلوبهم بل
طبع الله بکفرهم و من یهدی من اضل الله و امثالها من
الآیات الشریفه پس خداوند که ابلیس را بسجده امر فرمود و خواست
با آدم سجده کند این با مشیت عزمیه بود یعنی سجده موافق امر
امر و مطلوب و محبوب او بود و آنکه در حدیث فرموده اند هر گاه
خدا میخواست ابلیس سجده میکرد بملاحظه مشیت حتمیه است

بلی اگر با آن مشیت میخواست ابلیس قوه نداشت سجده نکند و البته
سجده میکرد ولکن با آن مشیت نخواست زیرا که خداوند برای
تتمیم اختیار و تکمیل مختاریت عباد این مشیت را منوط
و مترتب بفعل عباد کرده و بعمل آنها موقوف داشته چون
ابلیس بسوء اختیار خود از سجده کردن امتناع کرد علاقه
گرفتن این مشیت نیز بسجده کردن او ممتنع شد این است که
امام علیه السلام فرمودند ولو شاء لسجد بلفظ لو و اگر ابلیس سجده را
میخواست باختیار خود و بقوه صالحه و ماده مستعده که خدا
باو داده بود خداوند هم بمشیت حتمیه سجده را میخواست چنانکه بمشیت
عزمیه خواسته و امر کرده بود و بالقطع ابلیس سجده میکرد چون
ابلیس بسوء اختیار خود سجده را نخواست خدا نیز حتما سجود را
نخواست اگر چه مطلوبش بود چه بنای خدا به جبر و قهر نیست در
حکمت بر خود لازم کرده و متحتم داشته که عباد را باختیار
براه برد و این تحقیق در حقیقت بابیست از علم که مفتوح میشود
از او هزار باب و با این تحقیق واضح میشود اکثر مشکلات
کتاب و معضلات کلمات ائمه اطیاب صلوات الله و سلامه
علیهم قال الله سبحانه و تعالی ولو شاء الله لهدیکم اجمعین ترجمه ظاهر

آیه این است هرگاه خدا میخواست هدایت میکرد همه
شما ها را و حال انکه خدا البته هدایت همه را خواسته است والا
جبر و ظلم لازم میاید پس معنی آیه شریفه این است اگر بمشیت
حتمیه خدا میخواست هدایت میکرد همه شما را لکن بمشیت حتمیه
نخواست زیرا که بخود بندگان راهها را واضح کرده و حجتها را
تمام فرموده و استعداد و قوه صالحه در فطرت انها گذاشته
و اختیار بانها داده لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی
عن بینة پس بعض انها بسوء اختیار خود راه ضلالت پیش
گرفت خداوند هم باقتضای حکمت بالغه هدایت انها را حتما
نخواست نسوا الله فنسیهم و ما ظلمناهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون
و از این قبیلست قوله تعالی و لو شاء الله ما اختلفوا و لو شاء ربک
لآمن من فی الارض کلهم جمیعا افانت تکره الناس حتی
یکونوا مؤمنین یعنی هرگاه خدا بحتم و الزام و اجبار می
خواست که اهل ارض ایمان بیاورند هر آینه همه انها ایمان
میاوردند باکراه و الجاء و اضطرار ولی چون ایمان انها را
باختیار خودشان میخواست تا مستحق مدح و ذم و ثواب
و عقاب باشند و خودشان بسوء اختیار ایمان نیاوردند

از انجهة

از انجهة خدا هم ایمان آوردن انها را بمشیت عزمیه خواسته و[2]
میخواهد از جناب سید الشهدا علیه السلام وارد است شاء الله ان
یرانی قتیلا یعنی خدا خواست اینکه مرا کشته به بیند بمشیت حتمیه[1]
والا چگونه متعقل میشود که العیاذ بالله خدا مقتول بودن ان
حضرت را بخواهد و حال انکه اینحکایت مبغوض او بود و روی
انه علیه السلام قال اللهم ان کنت حبست عنا النصر فاجعل ذلک
لما هو خیر لنا یعنی ای خداوند اگر مشیت تو قرار گرفته است که در
این واقعه و این روز ما را نصرت ندهی و بر این قوم مسلط کردانی
قرار ده این مصیبتها را ذخیره از برای آخرت ما علاقه بمشیت
به حبس نصرت انحضرت هرگز بمشیت عزمیه متعقل نخواهد بود
و در دعا کمیل وارد است الهی و مولای اجریت علی حکما اتبعت
فیه هوی نفسی و لم احترس فیه من تزیین عدوی فغرنی بما اهوی
و اسعده علی ذلک القضا فتجاوزت بما جری علی من بعض حدودک الدعا
اسعاد قضا بملاحظه مشیت حتمیه است نه عزمیه از این است که
در همان دعا بعد از اینفقره وارد است و لا حجة لی فیما جری علی فیه
قضائک و الزمنی حکمک و بلائک و همچنین معلوم شد معنی حدیث
قضا که دلالت میکند بر اینکه هیچ شئ بدون مشیت و قضا

[1] حتمیه نخواست اگر چه بمشیت ... ع
[2] عزم کند و

و قضای الهی موجود میشود و توهم جبر و اجبار و منافات
با سایر اخبار بالمره مرتفع شد قال تعالی و لا تقولن
لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله و فی الحدیث
ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن و فی مجمع البحرین عن
الصادق علیه السلام لا یکون شیء فی الارض و لا فی
السماء الا بخصال سبع بمشیة و ارادة و قدر و قضاء و اذن
و کتاب و اجل و فیه فی الحدیث ان الله خلق الخلق فعلم
ما هم صائرون الیه و امرهم و نهاهم فلا یکونون آخذین
و لا تارکین الا باذن و فیه فی کثیر من الاحادیث ان تاثیر
السحر موقوف علی اذنه تعالی و کان السر فیه لک انه تعالی
قال لا یکن شیء من طاعة او معصیة او غیرهما کالافعال
الطبیعیة الا باذن جدید منی قال صاحب المجمع علیه توقف
فی کل حادث توقف المعلول علی شرطه لا توقفه علی سببه
و فی الکافی عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
شاء و اراد و قدر و قضی قال نعم قلت و احب قال لا قلت
و کیف شاء و اراد و قدر و قضی و لم یحب قال هکذا خرج
الینا و فیه عن فضیل بن یسار قال سمعت ابا عبد الله

علیه السلام یقول شاء و اراد و لم یحب و لم یرض شاء
ان لا یکون شیء الا بعلمه و اراد مثل ذلک و لم یحب
ان یقال ثالث ثلثة و لم یرض لعباده الکفر و فیه عن ابی
الحسن الرضا علیه السلام قال الله ابن آدم بمشیتی کنت انت
الذی تشاء لنفسک ما تشاء و بقوتی ادیت فرائضی و بنعمتی
قویت علی معصیتی جعلتک سمیعا بصیرا قویا ما اصابک من حسنة
فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک و ذلک انی اولی
بحسناتک منک و انت اولی بسیئاتک منی و ذاک انی لا
اسئل عما افعل و هم یسئلون و فی مجمع البحرین فی الحدیث لم
تجد حدا الا و لله علیه الحجة و لله فیه المشیة و لا اقول انهم ما شاءوا
صنعوا ثم قال ان الله یهدی و یضل قال بعض الافاضل فی هذا
الکلام اعنی قوله لا اقول ما شاءوا صنعوا نفی لما اعتقده
المعتزلة من ان العباد ما شاءوا صنعوا یعنی انهم مستقلون
بمشیتهم و قدرتهم لا توقف لها علی مشیة الله و ارادته و قضائه
و بذلک یخرج الله عن سلطانه انتهی و فی نهج البلاغة عن علی
علیه السلام لما سئله سائل و قال اکان مسیرنا الی الشام
بقضاء من الله و قدر قال علیه السلام بعد کلام طویل و یحک لعلک

ظننت قضاءه لازما وقدرا حاتما ولو کان ذلک لبطل الثواب
والعقاب و سقط الوعد والوعید ان الله سبحانه امر عباده تخییرا
ونهاهم تحذیرا وکلف یسیرا ولم یعص مغلوبا ولم یطع مکرها ولم یرسل
الانبیاء لعبا ولم ینزل الکتاب للعباد عبثا ولا خلق
السموات والارض وما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا
فویل للذین کفروا من النار واین احادیث شریفه دال
است که هیچ شی بکون و وجود نمیاید مگر بمشیت الهیه خواه
آن شی مطلوب خدا باشد و خواه مبغوض خواه طاعت باشد
خواه معصیت با وجود این هرگز احدی بر خدا حجت و راه حرف
ندارد و در صدد قبیح و معصیت کسی معذور نیست ولا
یسئل عما یفعل معنیش این است خدا کاری نمیکند که جای ایراد
و بحث و محل سؤال باشد و شأن فعل خدا نیست که از او
سؤال نشود زیرا که هر فعل از او صادر شود همه از روی حکمت
پس جای لم و کیف در افعال او نیست اینکه سؤال از فعل
خدا ابدا واقع نمیشود اگرچه از راه جهالت سایل هم باشد
نمی بینی مفاد آیه شریفه کور از خدا وجه کوری خود را خبر
که خدایا چرا کورم فرمودی قال تعالی رب لم حشرتنی اعمی

اعمی وقد کنت بصیرا الآیه **تفریع** چنانچه در مشیت خدا بجه
دانستی که مشیت خدا بر دو نوعست همچنین مشیت انبیا و اولیا
نیز بر دو قسم است در اینکه میل و اراده و علاقه قلبی ایشان
اثر خارجی دارد حرفی نیست و در استجابت دعای ایشان ریب
و شکی نیست پس چگونه بوده است که در مقام نزول بلا و حدوث
رنج و عنا باراده قلبی و بجوشش خاطرشان اثر خارجی مترتب
نشده این نیست مگر اینکه خودشان نه محنت و بلا را با
مشیت حتمیه خواسته و تسلیما لقضاء الله و تمکینا لقدره
راضی بقضا و متحمل بلا شده بودند **نظم** جفا کشیم و ملامت کشیم
خوش باشیم * که در طریقت ما کافریست رنجیدن * در واقعه
کربلا و حادثه دشت پر بلا خودشان و عیال و اطفال ایشان
بالبداهه اولا و بالذات هیچ یک مایل با همه رنج و اذیت [illegible]
نیست که بهلاکت و اسیری و ذلت و دستگیری مایل شوند
لکن بملاحظه اتمام حجت و ایضاح محجت در مقام تسلیم قضای
رب عزت آن همه محنت و مصیبت را خواستند و نوش جان
خورده اند چنانکه از تصور شهادت اصحاب آنحضرت
همه فرحناک بوده و وجدها و سرورها در دل داشتند و

حال یک یک میگفتند که کجاست تیر بلا کو بیا که من سپرم
انجواستن بمشیت حتمیه بود نه عزمیه چه بر خودشان تحمل
این رزیات را بجهة اقتضای حکمت حتم کرده بودند و
قبول این بلیات را از جمله لازمات دانسته بودند چنانکه
جناب سید الشهدا علیه السلام بعد از آنکه شمشیر را بغلاف
گذاشتند و دست از قتال برداشتند این کلمات را
برسم مناجات ورد زبان کردند الهی صبراً لقضائک
وتسلیما لامرک بعد از آنکه جناب علی اکبر علیه السلام بمیدان
جنگ تشریف برد مشهور است که اهل حرم قرآن بدست
گرفته و باتفاق آنحضرت را دعا کردند که از شر آن ملاعین
محفوظ ماند و همچنین در بعض شهداء دیگر دعاها کردند
و حال آنکه در حق همه اینها تنها یک فقره دعای جناب سکینه
علیها السلام کافی بود چون جناب سکینه ذریه بتول عذرا
و تربیت یافته جناب زینب کبری بود و در قنداقه بچه
معصومه واقف ابوبه مظلومه خود قدمی ثابت و عزمی
راسخ داشت اگرچه شهادت پدر بزرگوار و قتل برادر
عالیمقدار و فوت اعمام و اقوام بر آنحضرت بسی تلخ و ناگوا

۷ و صرفت طبع

بوده و اندیا بمشیت اصلیه میخواست که یکبار رمو بلا از سر ایشان کم
شود ولیکن چون قضای خدا متعلق بر آن اوضاع بود در طبق مشیت
حتمیه خداوندی آنجناب همه ان اوضاع را در مقام تسلیم بجان
و دل قبول کرده و خواسته بود پس با اینکه آنجناب پدر
بزرگوار خود عرض کرد یا ابتاه ردنا الی حرم جدنا یعنی ما را
برگردان بسوی حرم جد خود مان با وجود این باسیری و
برفتن شام با کمال تسلیم راضی شده بود تا هرچه در کمون آن
ملاعین است بظهور بیاید از آنجهت شد آنچه شد لیکن بود
و کان ما کان مما لست اذکره **شعر** چون شد بساط آل نبی در زمانه
طی * آمد بهار گلشن دین از زمان دی * شرب بباد رفت
بتعمیر ملک شام * بطحا خراب شد بتمنای ملک ری * جناب
سید الشهدا علیه السلام بعمر سعد علیه اللعنه فرمودند در
میان سه کار ترا مخیر میکنم یکی را اختیار کن ترکنی حتی ارجع
الی المدینه الی حرم جدی آن ملعون گفت لا الی ذلک سبیل
یعنی برگردانیدن مدینه مرا راهی نیست پس فرمود اسقنی
شربة من الماء شربت آبی بمن ده ملعون اینرا نیز قبول
نکرد و حال آنکه آنحضرت اگر اینها را حتما اراده میخواست عمر سعد را

قوه تخلف ننمود مگر نشنیده و همراهی اسرا و اهل بیت که سر
مبارک آنحضرت را بالای نیزه میبردند جناب سکینه علیها
السلام آه و زاری میکرد و شتربان او را از شتر بر زمین
انداخت و گذشت و آن سیده مظلومه با حالت پریشان و
پریشان در صحرا و بیابان نالان و حیران ماند و ساربانان
قطار شتران اهل بیت را کشیده و میبردند ناگاه سر
مبارک آنحضرت نیزه را بر زمین تکان داد و نگذاشت
نیزه حرکت بکند سرکردگان جمع شدند تا در تحریک نیزه
بکوشند تا باشاره جناب سید السجاد علیه السلام رفته
از عقب قافله جناب سکینه را آوردند پس آنحضرت
حرکت نمود اگر جناب سید سجاد راضی بود که قادر هستند
بگردن او زنجیر نزنند و دست و پای او را نبندند ولی
چون مشیت حقیقیه خداوندی بر این اوضاع متعلق بود او
هم در طبق آن باین اوضاع رضا داشت و نعم ما قیل
ما نداریم از قضای حق گله * عار نباید شیر را از سلسله
[illegible]
رشته بر گردنم افکنده دوست * میکشد هر جا که خاطر خواه اوست

اوست حضرت امیر علیه السلام فرمود مالی و لآل ابی سفیان
چنان تصور مکن که آنحضرت از کفر و طغیان آنها اغماض داشت
و از معارضه خود با ایشان ملول بود بلکه نسبت باقتضای
اصلی و اولی قطع نظر از کفر و طغیان ایشان میفرماید من
با آل ابی سفیان چه کار داشتم بلی قطع نظر از پاره مصالح
و حکم و تکالیف ثانویه آنحضرت را با ایشان اولا و بالذات کاری
نبود ولی بعد از آنکه تکلیف اقتضا کرد و حکم خدا بمعارضه ایشان
جاری شد البته در اینحالت معارضه آنها لازم و مطلوب بود
پس اولی نظر مطلوب غرضیت که عزم آنحضرت بدی مخالفت
با ایشان نبود و ثانی بملاحظه حتمی بود که در مقابل خلاف اینها
تکلیف علیحده وارد شده الحاق بلکه هر فردی از افراد ما
نیز دو نوع است یکی بصرافت طبع و قطع نظر از ملاحظات و
اعتبارات خارجه و یکی بملاحظه جهات مخصوصه چنانکه آقا
برای امتحان غلام خود جواهر یا وجه نقد در جائی پیش
روی غلام میاندازد و خود پنهان و غایب میشود و در کمین
مراقب عمل او میباشد که امانت و خیانت غلام در تصرف
مال آقا و ضبط آن بظهور بیاید و مدلل شود پس در اینحال آقا

بعزم خود بالذات هرگز راضی بخیانت کاری و دزدی غلام
خود نمیشود و نمیخواهد که بمال مزبور خیانت کند و بردارد ولیکن بجهة
اینکه باطن او به ظهور بیاید و خوبی و بدی او مدلل شود
آقا بفعل خلاف او را میخواهد آنست که از غلام در ضبط اموال
علی الظاهر رفع موانع میکند و خود با هرکس را که عمل
او مستحفظ قرار داده است از او غیبت اختیار کرده و خود را
در نظر غلام غافل و جاهل نموده تا او هرچه دلش بخواهد
بکند و بمقام فعل آورد و **تمثال** آوردیم از بهر مطلب تاجری
مایه بعامل خود داد که آن مایه صالح باشد بمصرف راه
خیر و هم بمصرف راه شر و طریق تجارت و عمل را برو
بیان کند و مطلوب خود را از طرق تجارت معین کند
و بملاحظه صرفه و صلاح واقعی او را امر نماید که مایه را در
مال التجاره مخصوصی صرف کند آن عامل بخلاف امر و رضای
تاجر مایه را در جای قبیحه صرف نماید که خلاف مطلوب او بود
و با آن مایه فتنه ها و فسادها برپا کند یا در نظر عقلا
فساد و شرارت و بدعملی او در این صورت پای تاجر صاحب
مایه را هم میگیرد یا نه **پس ای عزیز** خداوند عالم حول

وقوه

و قوه بشخص داده تا در راه خیر و محل رضای او صرف نماید
و شخص هم در حول و قوه خداوند بر آن که مایه و ماده عمل است
بنا بقوه اختیار که باو داده در خلاف رضای حق صرف
مینماید و خدا هم قدرت و حالت اختیار را از او سلب
و سلخ نمیکند و باقتضای حکمت و ماهیت و جوادیت خود آنچه حول
و قوه بعبد داده باز نمیگیرد ولی چون راه خیر و شر را
بدلالت رسل و ایضاح سبل و بدایت حجج واضح و مبین
فرموده پس مباشر معصیت هیچ حجتی بر خدا ندارد و حجت
خدا باو وارد است قل فلله الحجة البالغة من عمل صالحاً
فلنفسه و من اساء فعلیها **تمثیل آخر** جمال یوسف
علی نبینا و علیه السلام که با آینه های متعدد تجلی کند بعضی
که صفا و جلا دارد و حمیره و زنگش بی عیب است جمال مزبور
با کمال مطابقت و استقامت در او ظهور میکند و بعضی
که ذاتش علتی دارد یا اینکه بالعرض زنگ دارد و لکه دار است
جمال مزبور بطور کج و معوج و هیأتی بخلاف هیئت یوسف
واقعی خارجی در او نمایان میشود و برنگ آینه ملون میشود
آن اعوجاج و اختلاف لون و حلی یوسف واقعی ندارد

همه از قابلیت و استعداد آینه هاست و باعث بر آن بعض
ذوات خود آینه هاست هر چند اگر صاحب جمال بنمودی هیچ حاجت
و کجی هم نبود پس فیض خدا بدون تفاوت با کمال استقامت
هم به سعید و هم به شقی میرسد ولکن بجهت اختلاف قوابل
فیض مختلف میشود و سالت اودیة بقدرها و همینکه فیض
به شقی وارد شد ماده شقی او را معوج خواهد نمود
ولیعزن الله جمال بی تفاوت با آینه کج و راست وارد
میشود و همینکه با آینه کج وارد شد آینه جمال را کج خواهد نمود

تمثیل دیگر باران بزمین شوره و شیرین با هم
میبارد و ماه و آفتاب بهر دو برابر میتابد و هوا بی تفاوت
بهر دو تربیت مینماید ولی زمین شوره خار میبارد و زمین
شیرین لاله و نسرین شعر باران که در لطافت طبعش خلاف
نیست ❁ در باغ لاله روید و در شوره زار خس پس فیض
بهمه مخلوقات برابر میرسد و از جانب خدا تفاوتی منظور
نیست ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری
من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا و هو
حسیر صنع الله الذی اتقن کل شیء پس اینکه طبایع مختلف

شده

شده

و آثار تفاوت پیدا کرده بعضی مصدر خیر میشود و برخی مصدر
شر همه اینها از اختلاف قوابل است و استعدادات مختلف
است هر فیضی وارد شود در مواد مستفیضه مختلف خواهد بود کقطر
الماء فی الاصداف درّ و فی فم الافاعی صار سمّا اگر گوئی
قابلیت نیز خداداده است صحیح است ولی میگوئیم در خلق اول
و فطرت اولی باقتضای الوهیت کامله و ربوبیت مطلقه و رحمت
عامه همه قوابل را صالح بفیوض و خیرات خلق فرموده کما قال
عز من قائل فطرة الله التی فطر الناس علیها و همه را در طرفین مجبور
نفرموده و همه را مختار خلق نموده چه کمال و حکمت در اختیار
است ولی بعد از ورود تکالیف هر کس باختیار خود هر طور عمل
نموده باقتضای همان عمل قابلیت او تغییر یافته و با دیگران تفاوت
بهم رسانده مثل اینکه حکیم کامل بچند نفر که قریب المزاج بوده
در تدبیر صحت مزاج ایشان تکالیفی بآنها نموده و برآنها استعمال
دوای معین و تناول غذای معلوم را حتم نموده و از اجتناب از
اشیاء معینه را لازم داشت آن چند نفر که امزجه‌شان باهم
متقارب الاحوال بوده در عمل تکالیف حکیم از هم تخلف نموده بعضی
بجمیع تکالیف او عمل نموده و بعضی بکلی از آنها دست کشیده و عمل ننموده

که گوشت آن ...
پس چون قوابل

وبرخی بقلیلی وبعضی دیگر بکثیری ازان عمل کرد لهذا بعد از ظهور
عمل مزجشان باختلاف عملشان تغییر وتفاوت پیدا کرد
وباهم مختلف شدند پس بعزیز انا فانا امزجه وطبایع مکلفین
درطبق اعمال وافعالشان اختلاف بهم میرساند وترقی یا
تنزل پیدا میکنند وهمه اینها از خود مکلفین است وورود
تکلیف وقبول وتحمل آن واختلاف قابلیات بسبب اختلاف
اعمال اختصاص باین عالم ظاهر ندارد بلکه از بدو ایجاد واول
فطرت بر جمیع اشخاص تکلیف وارد شده ومیشود کما قال
تعالی واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم
علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة
انا کنا عن هذا غافلین **مثال کشفی** نوری که در دیوار
از آفتاب ساطع میشود آن نور از آفتابست ولی با دیوار چه اگر دیوار
وجسم کثیف در پیش آفتاب نباشد نور او هرگز ظهور نمیکند
چنانکه اگر فتیله روشن کرده جای بلندی نگاه داری که بجرم
کثیف مشرف نباشد آن نور چراغ ظاهر نمیشود پس نور با جدار
قایم است ومظهر نور جدار است وظهور نور موقوف است بوجود
جدار اما سایه پس او از جدار است نه از آفتاب با او قایم است

چه اگر

چه اگر آفتاب نباشد نه نور پیدا میشود ونه سایه هر دو بسته
بوجود آفتابست وسایه از نفس جدار ناشیست چنانکه اگر
دیوار را تصفیه نموده بمقام ظهور صفا رسانند هرگز سایه نخواهد
انداخت و آثار واحکام واشراق واحراق شمس را آنوقت
حاجب ومانع نخواهد بود پس از این مثل میتوان تعقل کرد که خیر از
خداست وباعث قابلیت واز او ظاهر است وشر از عبد است
وبحفظ وابقای خدا باقی وموجود است واگر بنده نفس خود را
بمقام تصفیه وتزکیه برآرد وزنگ معاصی را از آینه قلب خود
بزداید همیشه مصدر خیر خواهد بود وشر از او ظهور نخواهد کرد
وسرا پا مظهر نور خدا خواهد بود مصداق ما زال العبد یتقرب الی
بالنوافل حتی کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ویده التی
یبطش بها همانا اولیاء الله که وجود خود وشان را از زنگ
عوارض معرا وازکدورات علایق مبرا فرموده متخلق باخلاق
الله بوده مظهر تجلیات قدسیه وفیوضات الهیه بسبب ایشان
وآثار واطوار ربوبیت ظاهر میشود تو خود حجاب خودی حافظ
از میان برخیز ۞ واز این تحقیق واضح شد معنی حدیث مروی
درکافی که فرموده اند انا اولی بحسناتک منک وانت اولی بسیئاتک

الذی م

ایشان

متی یعنی خداوند بعبد خود خطاب میفرماید من بحسنات تو
اولیترم از خود تو نسبت حسنات باید بمن داده شود اگرچه
تو بروز کرده و تو اولیتری بسیئات خود از من نسبت
سیئات باید بتو داده شود زیرا که سیئات از تو ناشی است و بر تو
منتهی است چنانکه در مثل مذکور در نسبت نور و ظلمت در
مقام نسبتش آفتاب بنور اولی است از جدار لکن نسبت جدار
در نسبت و تعلق از آفتاب اولی و اقرب است والله اعلم تنویع
فیه تحقیق چون دانستی که اختلاف مراتب از قوابل خود
مخلوقات است و بالاصالت در فیض خدا تفاوتی نیست و
وصول فیوضات بهمگی بالذات یکسانست اما اقرب الیکم
من حبل الورید دور و نزدیک تفاوتی ندارد پس هرگاه مردم
نسبت بسیر و سلوک و اعمال خودشان بر سه طبقه اند و بجهت
اختلاف درجات بسبب اختلاف اعمال و قوابل خود فیض را
مختلف درمییابند بعضی بنظر رحمت خاصه منظور است
و بعضی بخلاف این العیاذ بالله در مقام قهر و غضب از نظر
مرحمت محروم و در بارگاه احدیت بخذلان موسوم است نعم
دوست نزدیکتر از من بمنست وین عجبتر که من ازو دورم

و برخی در وسط این دو مقام است و اهل هر مقام در نزدیکی
بهریک از آن دو رتبه و دوری از آن مراتب و درجات زیاد
دارد و با هر سه طایفه معامله خداوندی و عادة الله تعالی
لاجبر و لاتفویض بل امر بین الامرین جاریست و تفصیل این
مطلب نکات بسیار و لطایف بیشمار مندرج است ولی
علی العجاله زیاده براین شرح و بسط را فرصت و فراغت
نیست و انشاء الله تشخیص بصیر و این اختصار کفایت است
[illegible] قال الله تبارک و تعالی
فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات یعنی بعضی
از عباد هست که بنفس خودشان ظالمند و بعضی از ایشان
میانه رو و مقتصد است و بعضی دیگر هست سبقت کننده اند
بجمیع خیرات تفصیل این اجمال آنکه برخی از بندگان در نظر
ایشان جز خدا چیز دیگر ملحوظ نیست و جمیع اسباب و وسایط را
از ره معرفت یکسو انداخته متوجه جناب رب الارباب
هستند از ظواهر امور نظر خود را باز داشته و چشم همت
بعطایای حق گماشته اند و دامن تعلق از همه ماسوا برچیده و رشته
علاقه غیر را بگسیخته اند و بیاد حق از خلق بگریخته اند و بزبان

حال و قال گفته اند الهی قد انقطع رجائی عن الخلق انت
رجائی و اُفوّض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و امور
خود را با کمال ثبات خاطر و اطمینان قلب در مقام رضا
و تسلیم بی همه اضطراب و بیم بخدا سپرده و رشته امور را به
مشیت ایزدی و خواست خداوندی تفویض و تسلیم کرده
مطابق این مصرع است رشته بر گردنم افکنده دوست ∴
میکشد هر جا که خاطر خواه اوست ∴ و بقضای الهی کیف
کان انقیاد و اذعان نموده و مشیت و اراده خود را در جنب
اراده خداوند فانی و مضمحل کرده و بر خود و بر اشغال خود به نظر استقلال
و اعتنا نظر ننموده و بجز حق موثری در عالم ندیده و بغیر از او
مدبری ندانسته کالمیت بین یدی الغسال همه او چون
حرکات نفسانیه خود را ترک کرده و عنان اختیار را بید
رضا و قضای باری سپرده و رشته اقتدار را بدست محبوب
خود تسلیم کرده اند و در وصف اهل این مقام به گفته است ∴ ارباب
ذوق در غم تو آرمیده اند ∴ در شادی و نعیم دو عالم رسیده اند ∴
حوران خلد را به پشیزی نخریده اند ∴ تا از صفات حسن تو رمزی
شنیده اند ∴ مرغان عشق را بدو کون التفات نیست ∴ چون در

قضای

قضای شوق تو در وی پریده اند پس محبوبه بکلم فیه بلسانه و لم
اشخاص لطف و نظر و کرم باشد فالذین آمنوا و عملوا الصلحت
لهم مغفرة و رزق کریم و بلکه خداوند ایشان را حیات دیگر و روح
تازه می بخشد از کرم خود چنانکه اشاره میکند بر او قول تعالی
فلنحیینه حیوة طیبة و خداوند خود کفیل امر ایشان گردد
و بعزم و اراده و مطلوبه خود بر ایشان حرکت میدهد و تحسبهم ایقاظا
و هم رقود و نقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال یعنی گمان میکنی
ایشان را بیدار او حال آنکه ایشان خفتگان هستند میگردانیم
ایشان را بطرف راست و طرف چپ هو قال علیه السلام ان قلب
المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن یعنی قلب مؤمن در میان دو
انگشت است از انگشتان خداوند ما همه شیران ولی شیر علم
حمله مان از باد باشد دم بدم ∴ حمله مان پیدا و ناپیداست باد
جان فدای آنکه ناپیداست باد ∴ و در این مقام شخص مخاطب
میشود بخطاب یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی یعنی ای نفس برگرد بسوی
رب خود در حالتیکه راضی و مرضی هستی و داخل شو میان
بندگان مخصوص من و داخل شو بهشت من و باین مقام اشاره است

یقلبه کیف یشاء

حال و قال گفته توتیه من یشاء و قال تعالی و اسئلوا الله من
فضله پس بنده وقتیکه در اینمقام ثابت و راسخ شد باک
نمیکند اگرچه همه عالم دشمن وی باشند و از قوت ظاهری
اسباب شر و ضعف ظاهری وسایل خیر بهیچوجه مضطرب
نمیشود شعر اگر جهان همه دشمن شود بدولت دوست خبر
ندارم از ایشان که در جهان هستند و این اشخاص در
حصول مطلوبات خود بالذات محتاج بغیر است آوردن اسباب
ظاهری نمیباشند مگر اینکه حکمت تقاضا نماید که مطلوب
ایشان هم از راه ظاهر اسباب برسد و الا بالاصالة احتیاج
باسباب ظاهره ندارند الیس الله بکاف عبده **تفسیر صافی**
در تفسیر آیه و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمودند
بدرستی که من هر آینه میدانم آیه که هرگاه مردم آن آیه را
اخذ میکردند کفایت میکرد برایشان و من یتق الله الآیه پس
آنحضرت آیه را میخواند و اعاده میفرمود و نیز از فقیه از حضرت
صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت نیز از پدران
بزرگوار خود از علی علیه السلام روایت میفرماید من اتاه الله

برزق لم یخط الیه برجله و لم یمد الیه یده و لم یتکلم فیه بلسانه و لم
یشد الیه ثیابه و لم یتعرض له کان ممن ذکر الله عز و جل فی کتابه
و من یتق الله الآیه یعنی آنکس که او را خدا روزی بدهد بطوریکه
گام نگذارد بسوی او بپای خود و دراز نکند بسوی او دست خود
را و تکلم ننماید در خصوص او بزبانش و محکم نکند و نبندد بسوی
او جامههای خود را و متعرض نشود او را چنان شخص هست از آنها
که ذکر کرده است خدای عز و جل او را در کتاب خود و من یتق الله
الآیه ترجمه ظاهر آیه اینست آنکسیکه پرهیز کند از خدا بگرداند
خدا برای او مخرجی قرار میدهد از ظلمتها و فتنهها و روزی میدهد
او را از آنجا که گمان نمیکرد **انوار نعمانیه** از سهل بن
یعقوب روایت میکند گفت من داخل شدم بخدمت امام
هادی علیه السلام و در نزد من کتابی بود که در آن کتاب از
حضرت صادق علیه السلام در اختیارات ایام اخبار و فر
مایشها بود پس حضرت او را برای من تصحیح فرمود پس من
بآنحضرت عرض کردم که انسان غالبا مضطر میشود بسفر در بعض
ایام بغرضی از اغراض پس چه طور بکند حضرت فرمودند
یا سهل بدرستی ولایت و محبت ما حفظ میکند شیعه ما را از بلا

و معصیت هرگاه بدرستی محبان و دوستان ما بروند هر
و بحجر داخل شوند میان درندگان و دشمنان از جن و انس
هر آینه مامون میشوند از شر ایشان بولایت و محبت ما پس
اعتماد بکنید بر خدا و خالص باشد ولایت را برای ما و در کافی
از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود
خداوند بداود وحی فرمود که اعتصام و چنگ نزد من
بنده از بندگان من بی اعتصام باحدی از خلق من و شناختم
این را از نیت او بعد مکر کنند بر او سموات و ارض و آنچه که
در آنهاست مگر اینکه برای او محل خروج و راه گاهی قرار داده ام
از میان آنها و چنگ نزند بنده از بندگان من باحدی
از خلق که شناختم این را از نیت او مگر اینکه قطع نمودم
اسباب سماء را از پیش او الحدیث و نیز از ابی عبد الله
علیه السلام مرویست بدرستیکه غنی و عزت جولان مینمایند
پس وقتیکه بموضع توکل رسیدند وطن میکنند تفسیر
صافی از معانی روایت کرده که جبرئیل بخدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آمد آنحضرت بجبرئیل فرمود یا جبرئیل
ما التوکل علی الله توکل بر خدا چیست جبرئیل عرض کرد

علم رساندن بر اینکه بدرستی مخلوق ضرر نمیرساند و نفع نمی بخشد
و عطا نمیکند و منع نمیکند و استعمال یأس است از خلق
وقتیکه بنده اینطور شد اعتماد نمیکند باحدی سوای خدا
و امیدوار نمیشود بما سوی و خوف نمیکند از ما سوی الله و طمع نمیکند
در احدی مگر خدا فهذا هو التوکل فی الکافی عن ابی الحسن الرضا علیه
السلم قال احسن الظن بالله فان الله عز و جل یقول انا عند ظن
عبدی المؤمن ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرا و فیه عن ابی عبد الله
علیه السلم حسن الظن بالله ان لا ترجو الا الله و لا تخاف الا ذنبک
ایعزیز چون مقام متوکلین را بجا آوردی که سبقت جسته اند
بخیرات پس مقام ظالمین انفسهم بدانکه بعض اشخاص
در اعراض و عصیان و غفلت و طغیان بمقامی رسیده اند که
سزاوار زجری و خذلان جناب اقدس سبحان گشته و ابواب
کرم و اسباب لطف خاصه را باشتغال باطله و هوا و هوس نفس
سد و مردود گشته و با اطمینان بوسایل و اعتماد بوسایط
از مؤثر حقیقی اغماض نموده اند با اینکه خدا میفرماید ان الذین
تدعون من دون الله لا یملکون رزقا فابتغوا عند الله الرزق
فاعبدوه و قال ایضا ان الذین تدعون من دون الله ام

ایشانکم یعنی بدرستیکه کسانیرا که میخوانید شما غیر از خدا فرقه‌ا
هستند مانند شما عاجز و بیدست و پا و این اشخاص بمفاد آیهٔ
افرایت من اتخذ الهه هواه عنان اختیار خود را بهوی
نفس داده و بالکلیه مطیع و منقاد نفس اماره گشته و علاین
باطله را میان خود و خدا حجاب قرار داده‌اند و حال آنکه جناب
امام علیه السلم فرموده کلما شغلک عن ربک فهو صنمک چون
اینطور اشخاص بسوء اختیار خود شان خدا را گذاشته
و آثار ربوبیت را بمقام ظهور نیاورده‌اند خداوند بمقتضای
نسوا الله فنسیهم بسزا مرهین الامرین تکمیلا للاختیار بعد لو
بل طبع الله علیها بکفرهم و ختم الله علی قلوبهم اعمال و کردار
ایشان را بختم قضا و امضا مختوم فرموده و بدینجهت از
توفیقات خفیه و الطاف غیبیه محروم و مخذول مانده‌اند لایقدرون
علی شیء مما کسبوا و ثمر و اثر خیری در اعمال ندیده‌اند و
العیاذ بالله اما آنها را بر خود شان واگذاشته و
امورشان را بخودشان موکول داشته باینمعنی که از
بروز خواص و مقتضیات اعمال آنها مانع نبوده بهر طور
اقتضا کرده بهمانطور اثر مترتب ساخته و براه برده است

کج

کج روی جنب القلم کج آیدت ⁂ راستی جو با سعادت زایدت
و ما ظلمناهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون و فی شانهم قال
تعالی اولئک یئسوا من رحمتی و اولئک لهم عذاب الیم
و قال علی علیه السلم رجل وکله الله الی نفسه فهو جائر عن
قصد السبیل و قال تعالی ذرهم یخوضوا و یلعبوا و یلهیهم الامل
و قال ایضا و نذرهم فی طغیانهم یعمهون و قال ایضا
و الظالمون ما لهم من ولی و لا نصیر و قال اولئک لهم
خزی فی الدنیا و الاخرة منبا و الاکه او کسر آکند خار ⁂
که خار او شدن کاریست دشوار ⁂ و تا اینجا دو مقام معلوم
شد و چنانکه طایفهٔ اول در انجاح مطالب بالذات
خیال احتیاج بجمع اسباب مفید نخواهد بود و چنانکه
نان که سبب سیریست اگرچه معاویه را مقصود نبود ولی
بروز اینخاصیت را از نان در بارهٔ معاویه مثلا اذن
و ارادهٔ خدائی متعلق نبود نان رفع گرسنگی از او نمیکرد
چنانکه شاعر اشاره باینمعنی کرده و صاحب لی بطنه کا
لمعاویه ⁂ کان فی امعائه معاویه ⁂ مگر اینکه حکمت
مقتضی شود تا طریق عادی باطل و هم قیام نیز فیوضات سید

تا بدارند اینها را بی نیاز از
فراهم آوردن اسباب

و در باره ایشان خرق عادت نباشد و حکمت درینها
باب بسیار است از جمله آنچه صریح آیات است حسب الذین
کفروا انما نملی لهم خیرا لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما
برای تتمیم اختیار و اظهار آنچه در قوه ایشان است خداوند
مقتضیات آنها را اگرچه بظاهر خیر است مانع نشده بمقام
بروز میآرد چه اگر اسباب معصیت بدست ایشان نیاید
قادر بر عصیان نخواهند بود و آثار خباثت ایشان
در عالم شهود بظهور نخواهد آمد و قال ایضا عز من
قال و لا تعجبک اموالهم و اولادهم انما یرید الله ان
یعذبهم بها فی الدنیا و تزهق انفسهم و هم کافرون اما
مقصد که در توکل و رضا و تسلیم آن قوه را دارد
بالمره شهوات نفسانیه و علایق جسمانیه را ترک نموده در
همه امورات اراده و رضای خود را بسته بقضا و رضای
خدا کرده باشد و نه در هوای نفس و ضعف قلب
بمرتبه ای باشد که بالکلیه از ذکر خداوند غافل شود و مستغرق
هوای نفس گردد پس ایشان را از رجوع باسباب ظاهریه
چاره نیست و امثال این اشخاص که هنوز اطمینان

کامل

کامل ندارند و رضا و تسلیم و توکل در قلوب ایشان ثابت
و راسخ نگشته اگر از اسباب ظاهریه دست کشند ولی اینها
نروند غالبا بمطلوب خود نخواهند رسید فلهذا ایشان
در ترک اسباب و وسایل ظاهریه عقلا و شرعا مستحق لوم
و ذم میباشند در تذکره حسن نوری آورده وقتی بخاطر
حسن رسید که از راه صحرا و بیابان مکه رود پس راه بیابان
در پیش گرفت و روانه شد شب و روز طی منازل نمود
تا آنکه به بیابانی رسید هوا بغایت گرم بود تشنگی بر او غلبه
کرد و بر چپ و راست نظر میکرد از دور درختی سایه دار
دید حسن متوجه بان درخت شد چون بدانجا رسید چاه
آبی دید بمجرد دیدن دلش خوش شد و شکر بجای آورد
و با خود گفت بعد از چند روز که بآن رسیده ام مرا دلو و ریسمان
نیست دلو و ریسمان از کجا بهم رسانم در این فکر و اندیشه
بود که گله آهوان پیدا شدند و از حسن رم نکرده بر سر چاه
آمدند و نگاه کردند بآب چاه بعد از آن سر بسوی آسمان کردند
و سر خود را جنبانیدند و دو چشم سوی آن داشتند در
ساعت بقدرت باری تعالی آب از چاه بجوش آمده تا بر لب

چاه رسید آهوان سیراب گشته برگشتند و آب باز بته چاه
فرو رفت حسن الحال را مشاهده نمود و گفت الهی از برای
وحوش آب را از ته چاه بلب چاه آوردی چون نوبت بحسن
رسید آب را از لب چاه بقعر چاه رسانیدی آوازی شنید
که ای حسن تو منتظر دلو و ریسمان بودی که از کجا بهم رسانم
آهوان صحرا هیچ دلو و ریسمانی نداشتند و از ما آب خواستند
چنانچه دیدی آب بلب چاه آوردیم تا آهوان بی دلو و ریسمان
آب بخورند تو باش تا دلو و ریسمان برای تو بهم رسد
چون حسن این خطاب شنید توکل بلطف و کرم او کرده روی
به بیابان نهاد و میرفت ناگاه در آن صحرا به جوانی او را ملاقات
شد آن جوان گفت السلام علیک یا حسن الثوری جواب باز
داد و گفت ای جوان تو درین صحرا دلبرانه سیر وی نام من
چه دانستی جوان گفت یا حسن هر که او بجز یاد خدا و ذکر
او مشغول بچیزی نکرده او را همه از سر خبر دهند و همه آشنا
گردانند آنکه واقف گشت بر اسرار هو [illegible] سر مخلوقات خود
پیش و پس جوان گفت یا حسن تو تشنه شدی و گفتی دلو
ریسمان از کجا بهم رسانم الحال که تو توکل باو کردی او

او آب خواستی اکنون بستان این آب را و بخور در
این صحرای گرم آب سردی بوی داد حسن سیراب شد و شکر
حق بجای آورد و بعد از آن جوان گفت یا حسن هیچ دانی
که درین بیابان چرا با تو ملاقات کردم حسن گفت نه جوان
گفت مقصود من اینست که لحظه بر سر بالین من باشی
تا این جان عاریتی را به جان آفرین تسلیم نمایم و تو مرا
غسل دهی و دفنم کنی حسن گفت ای جوان تو این کلام از
کجا میگوئی از بنی آدم کسی را این خبر نداده و هیچ کس را
معلوم نشد که حیاتش تا چه وقت است آن جوان گفت
یا حسن حق تعالی پیش از اجل این ندا میرساند که ای بنده
من از این مقام زندان خود را بمقام جاودان برسان پس
معلوم شد مرا که میروم و بر هر مؤمن وصیت لازم است
مگر تو این ندا نمی‌شنوی گفت مرا معلوم نیست جوان
گفت مرا معلوم شده است به حضرت حق و خواهم رفت
پاره راه که رفتند ناگاه درخت سایه داری بنظر ایشان
درآمد چون بدانجا رسیدند آب روان و سبزه زاری دیدند جوان
وضو ساخت و دو رکعت نماز کرده سر بسجده نهاد و جان

بحق تسلیم کرد حسن تربت بساخت او را غسل داده در لحد
گذاشت ومیگریست وبر آنجوان مینگریست ومیگفت
بار الهی براین جوان غریب رحمت کن وبیامرز ان میت
تبسم کرد وچون حسن آنجوان را در لحد شکفته دید
خندان شد وگفت ای بنده خدا اگر تو زنده پس زنده
در گور چگونه رود واگر مرده مرده در گور چگونه میخندد پس
آوازی شنید که ای حسن مگر این را نشنیده که اولیای
لا یموتون بل ینقلون من دار الدنیا الی دار الاخرة
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ⁂ پس از این مثل
میتوان یافت که مقام متوکلین غیر مقام سائرین است
کسی که آن مقام او را میسر نیست از تحصیل اسباب صوری چاره
ندارد والا از فیض مطلوب بی بهره وبی نصیب خواهد ماند
چنانچه سید لولر سیمان در مرتبه اول که مقام حسن است
بود آب باو نرسید وانکه بعد رسیدن آن از اثر تغییر
نیت او بود که بمقام توکل قدم نمود ودر آن از اضطراب
وتزلزل پاک کرد وبقضیه که از بی غیرتی ویاوکی گدائی
را بر خود هموار نموده بی تحصیل اسباب معیشت میرود

دلخی

ومحض استخلاص از طعن وذم مردم احادیث مقدر بودن
روزی را سند ودلیل خود میآرد وخود را از متوکلین می پندارد
وحال آنکه از اهل این مقام نیست یقیناً مورد خطاب وعتاب
جناب اقدس سبحانی میباشد با کمال ضعف نفس واضطراب
قلب وادعای توکل میکند وحال آنکه معنی توکل اندر او
ظاهر نیست وخدا امر فرموده بتکسب وسعی در اطراف
ارض بجهة تحصیل روزی در صافی در تفسیر آیه ومن یتق الله
از حضرت صادق علیه السلم مرویست که آنحضرت فرمود
بدرستی چند از اصحاب رسول صلی الله علیه وآله بعد از نزول
این آیه در را بر خود بسته بعبادت اقبال نمودند وگفتند
قد کفینا یعنی کفایت کرده شدیم پس این خبر بجناب پیغمبر
رسید حضرت بر ایشان سفارش فرمود که چه چیز
شما را وادار نمود باین عمل گفتند یا رسول الله خدا کفیل شد
برای رزق وروزی ما پس بعبادت اقبال نمودیم
پس آنحضرت فرمودند انه من فعل ذلک لم یستجب له
علیکم بالطلب یعنی بدرستی آنکس که این عمل را نماید برای او استجابت
نمیشود بر شما باد طلب در انوار نعمانیه آورده

که در حدیث وارد شده وقتیکه وارد شده قول تعالی و
ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها اصحاب جناب پیغمبر
صلی الله علیه واله گفتند بدرستی خدای تکفل شده
بروزیهای ما پس تعب نیافتیم در طلب آن پس درها را
برخود بستند و در خانه خود نشستند پس آیه سعی در مناکب
و اطراف ارض نازل شد پس درها را گشودند و سعی کردند
در تحصیل روزیها یعنی ای عزیز فیوضات خداوندی بهر کس
بقدر سعی او میرسد قال تعالی لیس للانسان الا ما سعی و ان
سعیه سوف یری ثم یجزاه الجزاء الاوفی و باندازه قابلیت
بهر شخص فیض داده میشود و مسالت او و بقدر او در فیض
الهی از طرف خدا تعالی نیست چه نسبت خدا به همه کاینات
علی السویه است نحن اقرب الیکم من حبل الورید دوست
نزدیکتر از من بمن است وین عجب تر که من از وی دورم
تفاوت دوری و نزدیکی در خلق است ولی حق نزدیکتر از
همه است بهمه چون حرف باینجا رسید میخواهم در ضمن فصلی
در این مقام شرح و بسطی داده باشم که مطلب قدری واضح
تر شود فصل بدانکه معاذ الله ان یجری الاشیاء الا

باسبابها خداوند باتصال فیوض و نعم خود اسباب و ابواب
قرار داده و بمدلول وان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله
الا بقدر معلوم هر فیضی را خزائنی مرتب داشته و راه آن
خزائن باقتضای لطف و کرم همواره باز و ابواب آنها مفتوح
و اسبابش مقدور است و آن باب خداست و دونیت هر
آنچه نفع و صلاح بندگان در آنست و حاجت ایشان
بر آن بسیار است خداوند باقتضای رحمت کامله و نعمت
شامله راه او را واضح و ظاهر نموده و باب او را همواره
مفتوح فرموده فی الدعا وسبل الراغبین الیک
شارعة فیوضات خود را بهر طالب مقدور و میسر نموده چه
منع آنها هرگز لایق شان ربوبیت نیست و عقلا بر خدا قبیح
است و خدا منزه است از قبایح لا یغلق بابه ولا یرد سائله
مگر اینکه عبد خود کلید را در نسیان کند و از کلید در کاهش
اعراض نماید و در را بروی خود ببندد و خود مستحق خذلان
و محرومی گردد ان الله لا یغیر بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم این
مقام ناظر است قول تعالی ولو ان اهل القری امنوا
و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض ولکن کذبوا

فاخذناهم بما کانوا یکسبون و با همین شاهد است آیهٔ
دیگر که میفرماید وجعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها
قری ظاهرة وقدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین
فقالوا ربنا باعد بین اسفارنا فجعلناهم احادیث و مزقناهم
کل ممزق **تبصرة** فی بصائر الدرجات عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ابی الله ان یجری الاشیاء الا بالاسباب فجعل لکل
شیء سببا وجعل لکل سبب شرحا وجعل لکل شرح مفتاحا
وجعل لکل مفتاح علما الحدیث پس کلید و در را نباید منحصر
بچوب و آهن دانست کلید هر عالمی و مفتاح هر مقامی از
سنخ اوست و باب و مفتاح ظاهری است و باب و مفتاح
باطنی و اسباب رزق و درهای فیض مختلف است و برای
یک مطلوب ابواب متعدده است مفتاح هر بابی که بدست
شخص افتاد و با آن مفتاح بان بیت راه خواهد یافت
و امید است که کلید بدست آید و کلید را شخص بکار برد و در بروی
او باز خواهد شد پس طالب فیض و سالک راه هر مقامرا
از تحصیل مفتاح آن مقام چاره نیست مثلا صنایع و
حرف از قبیل زرگری و مسگری و آهنگری و معماری

و نجاری

و نجاری و بنائی و خرازی و خیاطی و دباغی و صباغی
و بزازی و امثال اینها و زراعت و فلاحت و تجارت
و سایر پیشها و صنعتها هر یک بابیست از ابواب رزق
که خداوند بمحض لطف و کرم برای اصناف امم در عالم اسباب
قرار داده نظام عالم و عیش بنی آدم را موقوف بر اینها کرده
و اینها هم دری دارند که اول باید باو متوسل و متوجه شد
والا آن در باز نشود و این در با استاد است و آن عبارتست از
استاد آن صنعت که او دریچه فیض اوست پس هر که
باین درها متوجه شد و کلید او را بدست آورد البته مستفیض
و بهره مند خواهد بود و خدا او را نا امید و از درگاه خود مأیوس
نخواهد فرمود و خدا فیض خود را بقدر حال و مقام شخص
خواهد رسانید و چون توسل با ابواب بوده که باب خدا
میباشند و دانستن قدر اینها و اعتنا و اهتمام بشأن
اینها در معنی یکنوع ستایش و شکر نعمتهای خداست از
اینجهت شخص هر قدر عمل و صنعت خود را محکم تر بگیرد و با استاد
آن صنعت خدمت نماید فیض برا او زیادتر میرسد بطوریکه
ظاهرا مقتضای عمل کمتر از او بود و قال تعالی لئن شکرتم

لا ازیدنکم و هرکس که از ابواب فیض و درهای رزق خداوندی
اعراض کند و هیچیک از ابواب فیض و رحمت خدای را متوجه
و متوسل نشود و بیکار و عیار خود را سربار عیال و دیگران
نفس سازد در حقیقت قدر نعمتهای خدا را ندانسته و کفران
نعمت کرده و بطور شخص بیکار نمیشود و از این است
که مخصوصا بیکاری شوم و بدیمنست و روز بروز حواس
انسان را ضایع میکند و وساوس باطله و خیالات فاسد
بحرکت میآرد و همینکه انسان بیکار شد قوه واهمه او را
بیجاها میکشد حتی اگر شخص در اقدام بمعاصی و ملاهی نفس
خود را مأیوس کرده باشد و این قبیل هوا و هوس در او نشو و
می بینی در اندک مدت بیکاری ببعض امراض دیگر مبتلا
میشود از قبیل صرع و مالیخولیا و خیالات فاسده و ظنون
باطله در حق مردم و وسواس در عبادات و طهارات
و کم کم مورث خفت عقل و موجب عیب و نقص میشود بسا آدم
زیرک کارکن و کارساز دیده ام که با پنج و شش سال
بیکاری و خانه نشینی نوعی تغییر حالت در او بهم رسیده
که گویا آن شخص نیست و بطور سابق دیگر از دستش کار

برنمیآید



برنمیآید و اعضا و جوارح و حواس بیچاره را که خداوند محض
اثر و اسباب تحصیل فیض کرده وقتیکه خود شخص از کار
انداخت ضایع و بیفایده خواهد بود و عیب و علت بهم
خواهد رسانید چنانکه هرکس ملاحظه نماید در آفاق و انفس
بتجربه همین طور خواهد دید قال تعالی و لئن کفرتم ان عذابی
لشدید پس هر قدر که ممکن است شخص باید از درهای نعمت
و فیض خدا اعراض نکند و کلید و درهای روزی را بدست
آرد و لامحاله یک دری از درهای خدا در کسب روزی
نفس و عیال خود متوسل شود چنانچه اصحاب ائمه هدی علیهم
السلام هریک صاحب پیشه و صنعتی بودند که آن را مایه معیشت خود
قرار داده بودند پس هرگز انصاف و روا نیست نفس
عزیز را ببیکاری در پیش این و آن ذلیل کرد شعر هر که نان
از عمل خویش خورد ٭ منت حاتم طائی نبرد ٭ و هرگز خدا راضی
به تذلیل نفس نمیشود و شان و پایه نفس در مقامیست که
خدا باو قسم یاد کرده و فرموده و نفس و ما سویها
چه قدر اخبار و احادیث در ترغیب و امر شخص بکسب و منع
او از سؤال وارد شده مروی است اگر سایل میدانست

چه در سؤال است هرگز سؤال نمیکرد در وسایل از طیار
مرویست گفت ابوجعفر علیه السلم بمن فرمود ای شیء
تعالج ای شی تصنع یعنی چه میکنی عرض کردم ما انا فی
شیء من در کاری نیستم فرمود فخذ بیتا واکنس فناءه
ورشه وابسط فیه بساطا فاذا فعلت ذلک فقد قضیت
ما علیک قال فقدمت ففعلت فرزقت مقصود ظاهر آن
حضرت این بود که خانه بگیر و آستانه ازا خار و ب کن
و آب فضای آن بپاش و بساط متاعی در آن بچین پس و فعلیکه
ایرا بکنی بعمل آورده آنچه در ذمه تو بود از تکلیف بکسب روزی
راوی میگوید پس من آمدم و عمل بفرموده آنحضرت کردم
مرزوق شدم و نیز در وسایل از حضرت ابی عبدالله مرویست
الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله یعنی شخص زحمت
کش بجهة عیال خود مثل جهاد کننده است در راه خدا و فیه
ایضا عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال الذی یطلب من
فضل الله ما یکف به عیاله اعظم اجرا من المجاهد فی سبیل الله
عز و جل یعنی آنکه طلب میکند از فضل خدا آنچه را که نگاه
دارد با او عیال خود را وکف بکند اجرا بزرگتر است از
مجاهد

از حیثیت اجر از آنکه مجاهد باشد در راه خدا و فیه عن علی بن
خنیس عن ابیه قال سأل ابو عبدالله علیه السلام عن رجل و انا
عنده فقیل اصابته الحاجة قال فما یصنع الیوم قیل فی البیت
یعبد ربه قال فمن این قوته قیل من عند بعض اخوانه فقال
ابو عبدالله علیه السلم والله للذی یقوته اشد عبادة منه حاصل
یعنی اینکه ابو عبدالله علیه السلم از احوال مردی پرسید عرض
کردند محتاج شده آنحضرت فرمود پس الیوم چه میکند عرض
کردند در خانه می نشیند بجای خود عبادت میکند فرمود پس
قوت او از کجاست عرض کردند از نزد بعض برادران او پس
حضرت فرمود والله هر آینه آنکسیکه او قوت میدهد عبادتش
از او محکمتر است خاتمه این نوع کلید و اینقسم ابواب و انطوا
اسباب را پیدا کردن آسانست راهیست مألوف و جاده ایست
بس معروف از سابق بخیرات و مقتصد و ظالم لنفسه هر کدام
طایفه را بسبیل این مرام مقدور و میسر است باقتضای ربوبیت تامه
و کامله و رحمانیت مطلقه و مصالح عامه این درها و کلیدها را
خداوند در اقطار عالم پر کرده و در اهتشار واضح نموده بجهة
اینکه حیات و معیشت خلق و نظام عالم و امر دین مردم بسته برا

كلا نمد هؤلاء وهؤلاء من عطاء ربك ولی میشود که عبد در
مقام سیر و سلوک از همه جهت قدری بالاتر رود و بکنوع
امتیازی با عامهٔ ناس در مقام ریاضت نفس بهم رساند
پس علاوه بر اسباب ظاهر و متعارفی بنحو غیر متعارف و طرق
غیر معروف در کار او اسباب فراهم آید و در حصول مطلوب
او بخلاف عادت از اسباب ظاهرا اثر بروز کند مثلا چیزی
که بحکم عرف و عادت برای او مضر میبود نافع شود و کسیکه قصد
قتلش داشت باعث حیات او گردد چنانکه شاعر گفته
عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد ولی اینخواست خاصی است
که در حق عامهٔ ناس میسر نمیشود مگر باقتضای مصلحت تامه و الا
موافق عرف و عادت غالبا آثار معتاده بی تخلف از اسباب
بروز خواهد کرد و چه خوب باشد چه بد چه نفع باشد و چه ضرر
خداوند بهر چیزی خاصیتی داده هر چیز را بچیزی سبب
کرده بخاصیت و آن اثر را که باو عطا فرموده باز نمیگیرد
در آتش اثر سوختن نهاده منع نمیکند و بعضی را اثر قطع
و بریدن را داده باز نمیگیرد ولی در حق این اشخاص
که اندک امتیازی بحسب عمل و عقیده از طبقه عامهٔ ناس

بهم ر

بهم رسانده اند گاهی خداوند نوعی اسباب علیحده می
چیند که بتوسط همین اسباب معروفه ظاهری خواص معهوده
و آثار معروفه بعض اسباب دیگر که مقتضی ضرر و هلاک
شخص بود مرتفع شده و نتیجه بر عکس بروز میکند در
انوار نعمانیه سید سند نعمة الله جزائری آورده وقتی برای
تحصیل علم سفر دریا میکردم رفیق کشتی بمن حکایت نمود
که روزی موج دریا بسیار بود و از اهل کشتی کسی برای قضای
حاجت در کنار کشتی نشست پس ناگهان آن شخص بدریا
افتاد و در آب فرو رفت پس شخصی از اهل کشتی بسوی او
آمد و بانجایی که افتاده بود دست دراز کرده و از زیر
آب شخص را بیرون کشید و بلحاف او را پوشید ساعتی
چند بان طور گذاشته تا لحاف را از رویش برداشتند
آن شخص بنا کرد بحرف زدن دیدند که رفیق ایشان میّت
و آن شخص غیر او است که بآب افتاده بود پس از قصه
پرسیدند گفت کشتی ما هفت روز است شکسته و من
روی تخته پاره مانده روی دریا بودم امروز از ضعف
و بیحالی بامساک و نگاهداری تخته پاره قادر نشدم پس

تخته رفت ومن قدری در روی آب ماندم غشی برمن
عارض شد دیگر خود را ندانستم مگر حالا خود را در این کشتی
با شما می بینم انتهی پس همچنین در باره شخص دوم که بدریا افتاد
چگونه حکم اسباب ظاهری مجری شد بحسب عرف و عادت
مقتضای در دریا افتادن هلاکت بود آن شخص هلاک شد
ولی در باره شخص اول که قبل از او از کشتی دیگر افتاده
بود چگونه اسباب ظاهری فراهم آمد تا او نجات یافت
ذوالنون مصری را روایت کرده اند روزی بعزم شستن
جامهای خود بطرف نیل عازم بود ناگهان بعقربی بزرگ
دچار شد که بسوی او میامد ذوالنون از وی بسیار واهمه
نمود و بخدا پناه برد خداوند او را از شر عقرب نگاه داشت
پس عقرب رفت تا بشط نیل رسید پس بوزغی رسید که
در خارج آب بود پس وزغ او را به پشت خود گرفته برد
در آنطرف نیل بیرون آورد ذوالنون گوید من نیز از عقب
آن رفتم پس دیدم آمد بطرف درختی که سایه بسیار داشت
و در زیر آن جوان امردی خوابیده بود پس من در پیش
خود گفتم به جهة کشتن این جوان عقرب اینجا آمده است پس

ناگاه

ناگاه دیدم افعی بطرف آن جوان میاید پس عقرب بآن افعی
رسید و از دماغ او گزید افعی کشته شد عقرب بسوی
آب بازگشت و در پشت وزغ باز بآنطرف گذشت
پس در آن حال این ابیات را خواند شعر یا راقدا والجلیل یحفظه
من کل سوء یکون فی الظلم * کیف تنام العیون عن ملک
تاتیک منه فواید النعم * پس آن حرف جوان از خواب
بیدار شد و از قصه خبردار وجامه لهو را از خود دور کرده
لباس سیاحت پوشید و با همین حالت وفات یافت
انتهی ببین چگونه عقرب را بسوی افعی برد و او را سبب
هلاک افعی و خلاص جوان نمود رباعی ای آنکه زخویشتن و
فرزنده احمد در دو صاحب درونه * دایم پی لهو و لعب و
خواب و خوری * تو دایه طفل عادتی مرونه ایضا تا چند طریق
جاه و حشمت طلبیم * برخیز که مفتاح سعادت طلبیم تا ظل
باز فیض معمور شود * از باطن اهل فقر همت طلبیم و نیز
در انوار نعمانیه آورده جماعتی از دزدان شب بخانه
شخصی داخل شدند تا چیزی بدزدند وقتیکه بخانه
داخل شدند دیدند طفل شیرخواری در گهواره است آنها

ذوالنون ح

داری ح

رسیدند که طفل گریه کرده بصدای او پدر و مادرش بیدار
شده پس طفل را با گهواره برداشته از خانه بیرون کرده
در خارج گذاشتند بنا کردند به حمل و نقل اثاث البیت تا
آنچه که در خانه بود کلاً به بیرون کشیدند آوردند بعد دوباره
بخانه آمدند که اگر چیزی بجا مانده باشد ببرند مادر طفل بیدار شده
برخواست بطفل شیر بدهد دید طفل و گهواره جای خود
نیست شوهرش را بیدار کرد و ماجرا را گفت هردو به طلب
طفل از خانه بیرون شدند ناگاه سقف خانه و دیوارهای
اطاق فرو ریخت دزدان زیر خاک هلاک شدند مال
و جان اهل خانه کلاً سالم ماند پس تأمل کن چگونه بخلاف
عادت اسباب ظاهری برای سلامتی مال و جان اینها
فراهم آمد و متعرضین ایشان هلاک شد و نعم ما قال
هزار دشمنم ار میکنند قصد هلاک * گرم تو دوستی از دشمنان
ندارم باک * در سالهای گذشته روزی اول طلوع
آفتاب بود برادرم از حیاط اندرونی به بیرونی رفت بعد
ستره در اطاق با قلم خود مشغول باشد همینکه خواست
پا باطاق بگذارد وعظه کرده بود بجهة عظه کردن او

در سال

معلمش

معلمش که از جمله پاکان روزگار و مرد هشیار و صاحب
حالی است دلش مضطرب شده از مکتب خانه باطاق
دیگر آمده باز دیده بود که قلبش وحشت میکند اخوی
هم اضطراب زیاد داشته بچه‌ها اطاق را بالا کرده بودند
در اینحال از سقف اطاق صدائی بگوششان رسیده
بود در حال بجهة سابقه اضطراب قلبی از اطاق بیرون
آمده بودند به مجرد پا گذاشتن به بیرون اطاق که [illegible]
کوچک بود رکن دیوار اطاق شکسته و خوابیده مکتب خانه
و هم اطاق دیگر که آنجا نشسته مشغول درس میخواندند
بشوند بکلی خراب شد بچه‌های هردو را تیرهای اطاق خورد
خورد کرده اثری نگذاشت پدر و مادرم سراسیمه از اندرون
بصدای خرابی عمارت برخواستند حیاط اندرون را غبار
و خاک و خاشاک فرا گرفت و دو سه نفر علیحده که بیرون
بودند از اینها بکلی مأیوس شده همه با هلاکت اینها را
جزم و یقین نمودیم من جمله در دل من شکی در هلاک ایشان
نماند قطع عادی بمرگ ایشان نمودم تأسف و ملالی بی‌حد
حاصلم شد و خاک و خاشاک راه اندرون و بیرون را

رباعی

سه روز داشت درخیال حاضر کردن بیل و کلنگ
بودیم که ایشانرا از زیر خاک بیاریم یکوقت غبار ساکت
شد دیدیم اخوی و عیالش و دو سه نفر دیگر از ملازمان
در هشتی حیاط صحیحاً و سالماً ایستاده اند بحمدالله سر موئی
[illegible] آسیبی بوجودشان نرسیده بود تفصیل مذکور را
[illegible] نقل کردند مر شنوندگان را باعث تعجب و حیرت
[illegible] حقیر بفضل الله تعالی بتفصیل الطاف و تأییدات
را در بارها خود مکررات دیده و بارها آثار توفیق و فراهم
آوردن اسباب غیر موجوده را در باره امورات خود مشاهده
کرده ذکر تفصیل اظهار خوش نیامدم ولی کمال تشکر
دارم از اینکه بعضی اوقات باقتضای حالت بطور
جزم و ثبات اینفرد شیخ را خوانده ام اگر جهان همه دشمن
شود بدولت دوست خبر ندارم از ایشان که در جهان
هستند چه خوب است اینکه شخص ازینحالت هرگز جدا
نشود و همیشه ملکه بوده ثبوت و رسوخ بهم برساند و در
نفس دائما اطمینان و در قلب همواره قوتی باشد
خواجه حافظ بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود در دل مدار هیچ

که زیر و زبر شوی **شعر** سعدیا گر بکند سیل فنا خانه عمر
دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از وست الا ان اولیاء
الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون **ایقاظ** شخص در مقام
سلوک ازین مرتبه هم که تفصیل آن داده شده میشود درجه
بالاتر رود و در عالم توکل بهیچوجه التفات و اعتنا
بظاهر اسباب نداشته باشد و بدون ابواب ظاهری و بی
اسباب صوری بمرادات و مطلوبات خود برسد این
شخص مفتاح ابواب غیبیه و کلید اسباب باطنیه را دریافته
که بدون ابواب ظاهره بمطلوبات خود فایز میشود و حال
اینکه عقل ظاهر بینان بکمال حیرت را دارد و نمیداند
مطلوب او از کدام سبب ظاهر شد با مثل مریض که اطبا
از او مأیوس بهم رسانده اند و پرستاران او دست کشیده اند
با وجود این بیدوای ظاهری و بی طبیب صوری صحت
یافت چنانکه در حکایت حسن نوری بالا آمدن آب
لب چاه و پیدا شدن جوان در صحرا و آب دادن او
بحسن همه اینها با اسباب غیبیه بوده نه با اسباب ظاهریه
متعارفه بخلاف مرتبه سابقه که تأیید در آن مرتبه با ز

باز با سباب ظاهری بود و علی الظاهر خرق عادت
بنظر نمیاید و تایید مزبور خارق عادت محسوب نمیشد
ولی در این مرتبه که آثار با اسباب غیبیه بروز میکند
البته البته تایید خارق عادت و حمل بکرامت شخص
خواهد بود در همه اعصار از علما و کملین و ارباب حال
غالبا این قبیل کرامتها بروز کرده و گاهی شایع شده
و براینها که معاینه ندیده اند ثقات و معتبرین نقل کرده اند
چنانکه درین جزو زمان از سید عالی مقام بحر العلوم اعلی
الله مقامه بطرق متعدده نقل شده و جمعی از او و از بعض
علمای دیگر شایع و مشهور است که بعض شبها پاره
اشخاص ایشان را تعاقب کرده رفته دیده اند که بدون
کلید و سبب ظاهری در و قفل صحن مبارک و حرم
شریف بروی ایشان باز شد **خواجه** سحرم هاتف میخا
نه بدولتخواهی : گفت باز آی که دیرینه این درگاهی
همچو جم جرعهٔ ما کش که ز سر ملکوت : پرتو جام جهان
بین دهدت آگاهی : بر در میکده رندان قلندر
باشند که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی : خشت

زیر سر و بر تارک هفت اختر پای : دست قدرت
نگر و منصب صاحب جاهی : اگرت سلطنت فقر ببخشند
ای دل : کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی هذی الذخا
لی ما ضرّ واجدها : لو کان عادم ثغاء و رغاء : هذی المواه
لی ما ضرّ واجدها : لو کان عادم خبازة و شواء : هذی المناصب
لی ما ضرّ واجدها : لو کان عادم القاب و اسماء **تمت**
میشود که عبد را کلید استجابت دعا بدست آید همینکه دعا
کرد و بحضور قلب ببارگاه حضرت ایزدی توجه نمود مطلوبش
حاصل آید مگر اینکه بجهة مانع خارجی اثر دعا او بروز
نکند و الا بالذات دعای او خالی از اثر نخواهد
بود **خواجه** بصفای دل رندان صبوحی زدگان بس
در بسته بمفتاح دعا بگشایند **اشرف** میشود عبد در مقام
سیر و سلوک بمقام اینجا که امر و قول کن باشد برسد
و در مقام ذکر و طاعت و خلوص کلید آنرا بدست آرد
آنوقت در حصول مطلوبات باین بیوت معتاده و
ابواب متعارفه که در حصول مطالب توجه بآنها معروف
و معتاد است او را چندان حاجتی نخواهد بود چنانچه در جه

قدسی وارد است عبدی اطعنی اجعلک مثلی انا اقول
للشیء کن فیکون وانت تقول للشیء کن فیکون خواجه
فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم
بکنند آنچه مسیحا کرد ❋ مازال العبد یتقرب الی
بالنوافل حتی کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی
یبصر به ویده التی یبطش بها خاتمه در انوار نعمانیه در
نور رزق نوشته هرگاه کسی در خانه خود نشیند وطلب
روزی را ترک کند آیا بر خدا واجبست ایصال رزق بر
او یا نه بعضی گفته اند که ایصال قدر ضروری دقوت
لایموت که حیات باو محفوظ باشد واجبست وبعض دیگر
گفته اند واجب نیست مگر برای کسیکه زمام توکل را
بسوی او اندازد وبجهة اینکه خدا فرموده ومن یتوکل
علی الله فهو حسبه وحق اینست که مثل این ایصال
بر خدا واجب نیست بلی بسا هست که تفضل فرماید وا
تفضل مانع نیست ودر حدیث وارد است وقتیکه
نازل شد قول خدا تعالی وما من دابة فی الارض الا
علی الله رزقها اصحاب جناب پیغمبر صلوات علیه وآله

گفتند

گفتند بدرستی خدای باکفیل شد بروزیهای ما پس از
تعب نیافتیم در طلب آن پس درها را بر خود بستند
ودر خانه خود نشستند پس آیه سعی در مناکب واطراف
ارض نازل شد پس درها گشودند وسعی کردند در تحصیل
روزیها وازین است که محدثین اصحاب آنحضرت
واصحاب حضرات ائمه علیهم السلام اهل حرفه وصنعت
وکسب وتجارت بودند انتهی سابق این حدیث از
انوار نقل شد اینجا هم بجهة تکمیل مطلب مزبور نقل نمود
بیان اینکه در حدیث فرمودند درها را بستند بر خود
درها منحصر مدان بدری که نجار از چوب وتخته سازد
وبخانه که از خشت وگل بنا شده نصب نماید بلکه
مقصود اینست درهای وسایط روزی را بر خود بستند
پس اعزیز کسیکه بدست خود در روزی را به بندد ودر
خانه خود نشیند وبسوی کلید وباب جهت روزی متوجه
نشود در معنی اعراض از درگاه خدا ونوعی کفران نعمت
وقصد هلاکت خودش است وحال آنکه خدا فرموده ولا
تلقوا بایدیکم الی التهلکه پس اگر این شخص هلاک شود

ملامت بخود او وارد است و خدا را در باره عامه ناس
زیاده برین لطف واجب نیست که برای آروزی و مایه معیشت
هر کس چیزی دوری و کلیدی در اختیار او داده و به بنده خود
ابراز اثر آن به هدایا و جود اینها اگر عبد بطور استغنا
و اعراض رفتار نماید البته مستحق خذلان و محرومی خواهد
بود چون سخن باینجا رسید رجوع کنیم بجواب ایرادی
که در اول کتاب گذشت بعضی میگویند سعی عباد
بی ثمر و بی اثر است بسا میشود که بدون سعی و اسباب
ظاهری بعضی بمطلوب خود رسیده و بعضی دیگر هر قدر
تلاش کرده و اسباب چیده از مطلوب خود دور مانده
و برخی اعتنای زیاد باسباب دارند و معتقد هستند که
بدون فراهم آمدن اسباب ظاهری مطلوب شخص میسر
نمیشود پس میگوییم در بارهٔ عامه بلی بمقتضای عادت
رفتار میشود لامحاله مثلا انهار از هر سو کشیده و تریاق
باینها نفع میکنند ولی در باره بعضی که بکنوع در بارگاه
الهی از عامه ناس در مقام اقبال امتیازی و تقربی
بهم رسانده البته لازمه ربوبیت و سزاوار الوهیت

اینست که تفاوتی مابین او و سایرین بشود چنانچه
میفرماید من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا و من
جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس میشود که اینطور اشخاص
بدون سعی و سبب ظاهری بمطلوب خود برسند من کلام
ابی حازم الاعرج قیل له ما مالک قال شیئان لا عدم
لی معهما الرضا عن الله والغنی عن الناس یعنی از ابا
حازم پرسیدند چه مال داری گفت دو چیز دارم که با
وجود اینها فقر برای من نیست یکی رضا از خدا است
و دیگری غنا از مردم و همچنین اینها که از عامه ناس در
مقام ادبار و تنزل تفاوتی بهم رسانده و اعراض و غفلت
و جهالت ایشان را فرا گرفته بدیهی است که اعراض و غفلت
ایشان اثر خود را خواهد بخشید بجزای سیئه سیئة مثلها چنانکه
قال تعالی کانت قریة آمنة مطمئنة یاتیها رزقها رغدا من
کل مکان فکفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع
والخوف بما کانوا یصنعون شهید ثانی علیه الرحمه در
شرح لمعه در بیان اداب تجارت نوشته الرابع عشر
ترک معاملة الادنین والمحارفین لنصه الرائه وهم الذین لا

يبارك لهم في كسبهم قال الجوهري رجل محارف بفتح
الراء اي محدود محروم وهو خلاف قولك مبارك
وقد حورف كسب فلان اذا شدد عليه في معاشه كأنه
ميل برزقه عنه والموقفين اي ذوي الآفة والنقص في ابدانهم
للنهي عنه في الاخبار معللاً بانهم اظلم شيء پس معلوم ميشود
فرق از ناس هستند كه از نفع وثمر خود محروم ميباشند و
بركت در ايشان نيست ونهي از معامله ايشان وارد شده
تا مضرت او سرايت نكند اگرچه بي اثر بودن سعي و كسب را
هم خوبي و بدي شخص نميتوان كرد گاهي اسباب خارجي و وضع
زمان ومكان شخص مقتضي محرومي ميشود اگرچه شخص از
جمله ظالم لنفسه نباشد در اينصورت اهميتي بليه نيست
كه موجب سعادت او ميشود و غالبا حالت خود شخص
مقتضي محرومي ميشود كه او از شقاوتست نعوذ بالله من
خذلانه وغضبه پس فائز بودن اولي بمطلوب بدون سعي
وسبب ظاهري ومحروم ماندن ثاني با وجود سعي وسبب ظاهر
ميزان وسند لسعي وعمل عامه ناس نميشود كه هر مقام
وهر شخص حكم عليحده دارد واحكام حكيم علي الاطلاق با

كسب ع

ميزان

زمان

زمان ومكان و وضع وكم وكيف وجهة متغاير ومتفاوت
ميشود ومناسب مقام تفصيلي از بعض اعلام در نظر دارم
اين است كه از براي صفت توكل در ضعف وقوت
سه درجه است درجه اول آنكه حال او در حق خدا در وثوق
بعنايت واطمينان بكفايت او مثل شخص متوكل باشد
نسبت بوكيل واين ضعيف ترين درجات توكل است
وبا سعي وتدبير خود شخص منافات ندارد دويم آنكه حال
او در حق خدا مثل حال طفل باشد در حق مادر خود كه
او جز مادر نمي شناسد وبغير از او اعتماد واميد واري
بكسي ديگر ندارد واگر او را نه بيند دائم در طلب او باشد
وچون امري باو رو دهد اول چيزي كه بزبانش ميگذرد
اي مادر است وسعي وتدبير در اين مرتبه نيست مگر تدبير گريختن
بنجا و پناه جستن باو بواسطه دعا وتضرع سيم آنكه او حتي
نزد خدا مانند ميت در برابر غسال باشد يعني خود را
در پيش قدرت حق ميت به بيند وجميع حركات و
سكنات خود را از قدرت ازليه داند وصاحب اين
مرتبه لا باشد كه ترك دعا وسوال را كند از راه وثوق

وآن م

بکرم و عنایت حضرت حقتعالی و این شخص مانند طفلی است
که بداند اگر بسوی مادر بگریزد مادر او را بگیرد و اگر بدامن
مادر بیاویزد مادر او را در آغوش میکشد و از این قسم
است توکل حضرت خلیل الرحمن هنگامیکه او را در منجنیق
نهادند که باتش افکنند و حضرت روح الامین باو
گفت آیا حاجتی داری بخواه و نجات خود را از او طلب
کن گفت حسبی من سؤالی علمه بحالی یعنی خدا علم بحال من
کفایت سؤال من میکند و این مرتبه بسیار عزیز الوجود و
مرتبه یقین است و صاحب آن واله و مبهوت و فارغ
از همه مدابیر است و چنین کسیرا باکی نیست اگر رو از همه
اسباب بر تابد چه البته حقسبحانه و تعالی محافظت او را
میکند و روزی او را میسر سازد و متوجه بودن این شخص
بر کسب و رفتن این بی اسباب بجهة اینست که امر خدا
چنین صادر شده و الا مطلقا بسعی و کسب خود و توقع
و اعتماد ندارد و آنچه شنیده میشود از حکایات بعض
کاملین اولیا که بی زاد و راحله به بیابانها مسافرت
میکرده اند و روزی ایشان میرسید و از سباع و درنده

احتراز میکرده اند و نسبت بپادشاهان ذو الاقتدار
سخنان سخت و ناهموار گفته اند و خدا ایشان را نجات
داده از این فرقه بوده اند ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء خاتمه پس از این تفصیلات معلوم شد در
عادت این جمله با همین اسباب و وسائل ظاهری بطور عادی
و متعارفی اثر میدهد و فیض میسر سازد ولی گاهی در مادهٔ
خصیصین بطور غیر متعارف اسباب فراهم میآورد و آنها
ترتیب میکند و در باره بعضی میشود که بالاسباب غیبیه
فیض خود را برساند که ظاهر بینان را محل حیرت و تعجب
باشد و خرق عادت بنظر میآید در نظر ارباب ...
حیران شوند و چون در این مقام عبد را در فراهم آوردن
اسباب غیبیه مدخل نیست از آنجهة نسبت خرق عادت
باو بی حقیقت است اگر چه خرق عادت هست ولی فعل
خداست و دخلی بعبدی ندارد و **در کرامت** بدست خود عبد
اسباب غیبیه را فراهم میکند و بدست خود او خرق
عادت جاری و ظاهر میکند چنانکه در مقام استدعای
رب ارنی کیف تحیی الموتی بدست خود حضرت ابراهیم

علی نبینا وعلیه السلام احیاء موتی را بظهور رساند و در این
مقام که عبد مظهر فعل خدا میشود و فعل الله از او بظهور
میاید نسبت اعجاز و خرق عادات بعبد صحیح و از
روی حقیقت است و این اختلافات باختلاف مقامات
عباد است و ما منّا الّا وله مقام معلوم هر مقام لازمه
دیگر دارد و هر مرتبه مقتضای آخر سنخها چون بوقت
منزل افتاد و بر افهام حقایق مشکل افتاد تنبیه
عبد با اینکه باستجابت دعا و تقرب در درگاه خدا
قادر شد بر اینکه مطلوبات خود را بطور غیر عادی
بدست بیارد و خرق عادت در حصول مطلوب او بعمل
آید باز از این مرحله ترقی کرده خود او صاحب کرامت
و خارق عادت و مظهر فعل الله گشت چنان خیال
و تصور مکن بمحض قدرت بر اینمعنی دست تصرف
باسباب عالم باز میکند و اوضاع ظاهر را بهم میزند بلکه
کسیکه باینمقام برسد و از اهل این مرتبه باشد اراده
نمیکند مگر بر آنچه خدا باو راضی است در مقام رضا و
تسلیم بهر طور خداوند عالم اسباب چیده و آثار بر آن

اسباب

وآن آثار را

اسباب در عرف و عادت مرتب ساخته آن اسباب را
بهم نمیزند انس گوید دوازده سال دربان رسول خدا
صلی الله علیه و آله بودم و در آن عتبه مقدسه غنودم
از آنجناب نشنیدم در امری که اتفاق میافتاد بگوید کاش
این امر اتفاق نمیافتاد و در کاری که حاصل نمیشد
بگوید کاش اینکار حاصل میشد مشهور است اگر
عمل کیمیا باو برسد زیاده بر ضرورت عمل و تصرف
در فلزات نمیکند برای کاملین که صاحب کشف و کرامت
باشند اگر از راه ظاهر اسباب فرضا دو روز و دو روز
آب و نان نرسد بگرسنگی و عطش صبر میکنند و راضی
میشوند اما بطور خرق عادت اسباب سیری در رفع
گرسنگی و دفع عطش خود نمی چینند مگر اینکه شرعا خرق
عادت تکلیف بشود و از آن هم اکتفا میکنند بقدر ضرورت
الضرورات تتقدر بقدرها سعدی سلاطین عزت گدایان
حی ، منازل شناسان گم کرده پی ، [illegible]
ارام جو ، لب از تشنگی خشک بر طرف جوی ، نگویم که بر آب
قادر نیند ، که از شاطی نیل مستسقیند چنان خیال

کمن که ائمه و اولیا سلام الله علیهم هر آن وقت و هر
جا خرق عادت ظاهر میکردند اعجاز و خرق عادت از ایشان
ظاهر نشد مگر در مقام ضرورت و مصلحت عمده جناب
امیر المومنین علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام
که قرص نان را به مسکین دادند خود شان او اقعا گرسنه
و بی نان گذاشتند در غایت حال فقیر را بر خود ترجیح
نمودند آیه مبارکه و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا
و [illegible] اسیرا نازل شد و الا بخرق عادت وجود هر
ق[illegible] ده میکردند همان آن موجود میشد از این
[illegible] الله علیهم السلم با طبیبان عصر رجوع میکردند و با
د[illegible] ظاهری و متعارف مداوا و معالجه مینمودند حجامت
گرفتن جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز از این قبیل است
مشهور است روزی حجام از آنحضرت حجامت میگرفت
خون حجامت را خورد حضرت فرمودند بهشت بر تو واجب
شد ولی دیگر باره این عمل را مکن و با اینکه در عالم بالا عقد
جناب فاطمه جاری شده بود اکتفا باو نکرده از راه
ظاهری در این عالم ظاهر نیز صیغه معهوده نکاح که سبب

ظاهری

ظاهری علاقه زوجیت است جاری نمودند و از این است
مکتب رفتن و درس خواندن حسنین علیهما السلم و سایر
ائمه که از راه ظاهر اسباب کسب علوم میکردند بعد از آنکه
پایه تحصیل ایشان از حوصله تعلیم سایر معلمین بالا رفت خود
جناب پیغمبر صلعم بر بعض ائمه و امام قبل بعد علاوه بر تعلیم
باطنی ظاهرا هم نیز تعلیم علوم پیغمبر مود در اخبار زیاد وارد
است که جناب رسول صلعم زبان مبارک خود را بدهان
جناب امیر علیه السلم گذاشت و القاء علم کرد و هم حسنین
ائمه هدی نسبت بیکدیگر از راه ظاهر نیز معلم بودند و هر یک
در وقت وفات بدیگری که جای او باقی بود ظاهرا تفویض
علوم و مواریث انبیا را میکردند لکن خود جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله حکمت مقتضی و ضرورت قاضی بود
امی شود و بخرق عادت عالم ما کان و ما یکون گردد و الا
اگر با ظاهر اسباب عالم علم یاد میگرفت اعجاز قرآنی در
قلوب ضعفا که ظاهر بین هستند و از رموز و بواطن قرآن
مجید خبر ندارند چندان وقعی نداشت و ممکن بود شبهه بعضی
در اینکه قرآن را آنحضرت از پیش خود آورده قوی شود

با مام ع

چنانکه با وجود امّی بودن آنحضرت باز میگفتند ان هی الا
اساطیر الاولین جناب ائمه علیهم السلام با قدرت بطی الارض
بجا آوردن سفر میکردند بر اسب و شتر سوار میشدند و در
دعواها با قدرت بهر گونه ضرب و قتل آلات حرب را
بکار میبردند جناب امیر علیه السلام که در اینهمه غزوات معهود
فتح نموده اند همه اینها بطور عادت بود والا هیچ عقلی
و دیوانه بمیدان آنحضرت نمیآمد مگر بعض اوقات که ضرورت
اقتضای خرق عادت کرده و ترک آن باعث فساد کلی
و موجب ضعف و ضرر بیضه اسلام بود آنوقت بقدر ضرورت
اظهار معجز فرموده و همچنین در میدان کربلا و در بساط
نینوا هر یک را از شهدا هر قسم خرق عادت و هر نوع تصرف
و کرامات ممکن و میسر بود منع حرارت آفتاب و دفع تشنگی
و تحصیل آب و قتل جمیع لشکر و اظهار هرگونه فتح و ظفر
برای ادنی نوکر جناب سید الشهدا روحی له الفدا مقدور
و میسر بود ولی چون حکمت خداوند متعلق برین بود که هر
چیز در عادت هرگونه خاصیت و تقاضا دارد بروز کند
تا آنچه در کمون و بطون ملاعین است بمقام کون و

همان خاصیت عادات

شهود

شهود و بروز آید و سعادت شهدا بروز نماید آن بود که همه
اعوان و انصار هرچه از آن ملاحده و کفار میرسید همه
متحمل بوده و بخلاف عادت بساط اظهارا بهم نمیزدند بلکه در
مقام رضا و تسلیم ازین نوع تحمل خودشان خوشنود بودند
هرگاه که غمزه تیر زنی میاید * جانم بزیارت بدن میاید *
اعضا از بسکه تیر باشند ازهم * یک تیر تو بر تمام تن میاید *
قیل لرابعة العدویة متی یکون العبد راضیا عن الله تعالی
فقالت اذا کان سروره بالمصیبة کسروره بالنعمة رابعه عدویه
گفتند بنده کی راضی میشود از خدا گفت وقتیکه شادی
او بر مصیبت مثل مسرت او باشد بنعمت خوش آنکه بسلم کشی
من بکام دل گاهی بکشی بغلطم و گاهی نظر کنم و چون
خرق عادت تکلیفشان نبود ازین جهت با آنکه صغار
اولاد آنحضرت مثل جناب سکینه و اطفال سایر شهدا در آن
عرصه پر بلا از عطش و گرسنگی بیتاب بودند و دل اهل
حرم باحوال ایشان کباب چون بظاهر اسباب بغیر از
فرات از جای دیگر در آن صحرا تحصیل آب ممکن نبود و آن ملاعین
ظاهرا دور فرات را گرفته مانع بودند آن بود که همه شهدا

با تشنگی مردند و ذریه رسول از تشنگی و سورت عطش
پریشان و ملول گشتند پس با همه قدرت قول آنحضرت که
فرمود فاسقنی شربة من الماء حقیقت بود چه موثرات این
آن بزرگوار شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی
او مررتم بقتیل او شهید فاندبونی و بهمین جهة آنحضرت
بر عفر جن و ملائکه نصرت و سایر اصناف خلق که نصرت
ایشان در اینان بخلاف ظاهر عادت بود اجازه دعوا
نداد و اینکه مکرر میفرمود اما من ناصر ینصرنا و اما من معین
یعیننا همه از روی حقیقت بوده که با اسباب ظاهره و از اهل
این عالم طالب وجود ناصر و معین بود تا مردم بنصرت
و جان بازی در راه او اتصال با آنحضرت نموده بهره مند
و مستفیض شوند و محروم و مخذول و منقطع نباشند در
اسرار الشهاده و کتاب مثیر الاحزان مرویست که از
آسمان صحیفه بدست آن بزرگوار نازل شد پس چون او را
گشود دید که در آن نوشته است [illegible] عهد شهادتی که از
الحجاب گرفته شده است پیش از خلق خلق در این دنیا
و چون پشت الصحیفه را ملاحظه فرمود دید که بخط واضح و

از فیض شهادت

بر خط

جلی نوشته است که یا حسین نحن ما حتمنا علیک الموت
و ما الزمنا علیک الشهادة فلک الخیار و لا ننقص حظک
عندنا یعنی ای حسین ما واجب نکرده ایم بر تو مرگ را
و نازل نگردانیده ایم بر تو شهادت را بلکه ترا مخیر گردانیدیم
و اگر اختیار کنی زندگانی دنیا را از کم نمیگردانیم از نصیب
تو از آنچه از برای تو در نزد خود ذخیره کرده ایم فان شئت
ان نصرف عنک هذه البلیة فاعلم انا قد جعلنا السموات
و الارضین و الملائکة و الجن کلهم فی حکمک فامر فیهم من
اهلاک هولاء الکفرة الفجرة لعنهم الله یعنی ای حسین اگر میخواهی
اینکه دور گردانیم از تو این بلیه را بدرستیکه ما قرار دادیم همه
آسمانها و زمینها و جمیع ملائکه و جن را در فرمان تو پس
حکم فرما بر ایشان بهر چه اراده نمائی از هلاک گردانیدن
این کفره فجره لعنهم الله فلما عرف مضمون الکتاب و ما فی
تلک الصحیفة رفعها الی السماء و رمی بها الیها یعنی چون آن
نامه و آنچه در آن صحیفه نوشته بود آگاهی بهم رسانید آن
نامه را بجانب آسمان بلند گردانید و بسوی آن انداخت
فقال رب وددت ان اقتل و احیی سبعین مرة فی طاعتک

و محبتت پس عرض کرد که ای پروردگار من دوست
میدارم اینکه کشته شوم و زنده کرده شوم هفتاد مرتبه
در راه تو و در محبت تو و انی قد سئمت الحیوة بعد قبض
الاحبة اه اه بدرستیکه من بیزار شدم از زندگانی بعد از
کشته شدن دوستانم سیما اذا کان فی قتلی نصرة لدینک
و احیاء امرک و حفظ ناموس شرعک خصوصا وقتیکه
بوده باشد در شهادت من یاری و نصرت دین تو و
زنده شدن امر تو و حفظ ناموس شریعت تو اعزیز در
استجابت دعای شهدا که احدی را حرف نیست پس چرا
دعا نمیکردند و خود شانرا از ورطه و مهلکه خلاص
نمودند محض بجهة این بود اوضاع و اسبابی که با قضای
قوابل اهل عالم چیده شده و حکمت خدا بقاء و با
آنها علاقه گرفته اتماما للحجة و تکمیلا للاختبار و توضیحا
للاختبار دست تصرف بان اوضاع نزده ابدا اراده
غیر از اراده خدا نکرده اند لا یملکون لانفسهم نفعا و لا ضرا
و لا موتا و لا حیاتا و لا نشورا ولی اگر اندک خطره به قلب
ایشان میرسید موجب انحطاط ایشان از آنمقام بود

چنانکه اصمعی مرویست وقتیکه جناب امیر علیه السلام را
با ان تفصیلات که شنیده اید بمسجد میبردند سلمان
از تحمل آنحضرت با آنهمه قدرت در قلب خود تعجب کرد
و اینحکایت باو سخت دشوار آمد جناب امیر علیه السلام
بطور تعرض بسلمان نگاه کرد و فرمود یا سلمان
فیک بقیة هذا من ذاک یعنی این تحمل هم از ولایت است
اگرچه مقام سلمان بالاتر از این است شاید
سوال و جواب برای تعلیم و تبیین غیر باشد از باب ایاک
اعنی و اسمعی یا جاره چنانکه اکثر خطابات ایشان
در پاره مواقع باینطور است پس مؤمن باید متحمل هر
گونه مصایب بلایا باشد قال تعالی و لنبلونکم بشیء
من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس
و الثمرات و بشر الصابرین یعنی هر آینه امتحان می
کنیم شما را با چیزی از گرسنگی و خوف و نقصان اموال
و انفس و ثمرات و مژده ده بصبر کنندگان و
انبیا علیهم السلم هر کدام که در نفرین قوم تعجیل کرد
و حال آنکه هنوز حجت و لطف بر آنها تمام نشده و مؤمن

ارکان فی بکلی جدا نکشته و موقع هلاکت ایشان نشده بود و نفرین آن پیغمبر که ترک اولی محسوب بود باعث هلاک شان او در باره خدا کشت بمصائب و آلام و بلایا زیاده دچار شد و زحمتها کشید و توبه ها نمود که بها کرد اغاثتها نمود تا خداوند از ترک اولای او گذشت حضرت ایوب هر وقت از حالت قوم خود دلتنگ و ملول شد رو بدرگاه خدا آورد جواب رسید که یا ایوب صبر کن اینها بندگان من هستند پس باید صبر کرد و تحمل نمود چنانچه جناب سید الشهدا روحی له الفداء در انتقام فرمود الهی صبرا البلائک و تسلیما لامرک و قضائک لا معبود غیرک و این مقام را بعضی بفناء فی الله تعبیر کرده اند که شخص اراده خود را در جنب اراده حق مضمحل و فانی نماید و ما تشاؤن الا ان یشاء الله و از این تفصیل معلوم شد که مرد متوکل را نیز رجوع باسباب و لابد که خداوند در عرف و عادت ظاهرا اینها را برای مسببات و مطلوبات وسیله قرار داده لازم است ترک آنها و اعراض روا نیست از اینجهت بود که

به مقتضیات کمونات عالم را بهم نزد

شخص

شخص عربی اشتر خود را رها کرد و گفت توکلت علی الله حضرت رسول صلعم فرمود او را به بند و توکل بر خدا کن یا توکل زانوی اشتر به بند و از حضرت صادق علیه السلم مرویست خدا از برای بندگان خود دوست دارد که مطالب خود را از او طلب کنند باسبابی که از برای اینها مهیا فرموده و بتحصیل اینها امر نموده و در کتاب اسرائیلیات وارد شده که موسی بن عمران از مرضی روی داد بنی اسرائیل به نزد او آمدند و علت او را شناختند و گفتند فلان دوا علاج اینست موسی گفت معالجه نمیکنم تا خدا بی واسطه دوا مرا عافیت بخشد پس ناخوشی او بطول انجامید و خدا باو وحی فرستاد که بعزت و جلال خودم قسم که ترا شفا نمی دهم تا بدوائی که گفته اند معالجه نکنی پس بنی اسرائیل را فرمود بدوائی که گفته اید معالجه من نمائید او را معالجه نمودند عافیت یافت پس خدا او را وحی فرستاد که میخواستی بتوکل خود حکمت مرا باطل نمائی آیا که غیر از من دواها و گیاهها و منفعتها را قرار داد من ودع المنافع فی

العفاقیر **مرویست** یکی از زهاد ترک اباد اینجا را کرده در
قله کوهی مقیم شد و گفت از احدی چیزی نمی طلبم تا خدا
روزی مرا بفرستد پس یک هفته نشست و چیزی باو
نرسید و نزدیک بمردن شد گفت پروردگارا اگر
مرا زنده خواهی داشت روزی مرا برسان والا قبض
روحم کن وحی باو رسید که بعزت و جلال خودم قسم
که بتو روزی نمیدهم تا داخل اباد انی نشوی و میان
مردم ننشینی پس بشهر آمد و نشست یکی از برای او
طعام آورد و یکی آب آورد و خورد و آشامید و در دل
او گذشت که چرا خدا چنین کرد وحی رسید که می
خواهی بزهد حکمت مرا بر هم زنی آیا نمیدانی که من بنده
خود را از دست بندگان دیگر روزی میدهم دوست
تر دارم از اینکه بدست قدرت خود روزی او را
برسانم انتهی **تکمیل** ایعزیز هرچه نوشتم و گفتم
درست بسنج و نیک بفهم و نیک یاد بگیر که مشکل این
واضح اینگونه اسرار را در کتابی بدست آری و بهر
آسانی این مطالب را بفهمی تحصیل علوم که آلان در

اینعصر

اینعصر مرسوم است مقدمات را عبارت از علم لغت
و صرف و نحو و منطق و حساب و معانی و بیان و بدیع
دانند و نتایج را منحصر بعلم فقه و اصول ابتدا تحصیل
طالبین اینعهد کتاب صرف میر و شبهایش قوانین
و شرح کبیر است اگرچه همه این علوم و این کتب حق
و صحیح و لازم التحصیل است باید تحصیل کرد و همه
لکن هر یک موضوع و غایت علیحده دارد و دخلی بمسئله
جبر و تفویض ندارد و اصح است که اینمطالب نه در
صرف میر است و در تصریف و نه در عوامل جرجانی
و نه در نموذج زمخشری و نه در شرح سیوطی و جامی
و نه در مطول و مختصر سعد تفتازانی و نه در معالم و نه در
قوانین و نه در شرایع و شرح لمعه و نه در شرح صغیر
و نه در شرح کبیر بلکه عالمی که در مقدمات استاد سیبویه
و اخفش و در قوانین اصول و شرایع فقه مسلم کل و وحید
عصر و فرید دهر باشد در تحقیق اینمطالب مثل انست
که شخص با صنعت آهنگری در عمل زرگری مداخله نماید
یا بعلم بیطاری مثلا در معالجه طبیب تصرف کند مگر

مگر اینکه شخص در این مطالب دقیقه از روی علم و از
راه خودش آنچه لازمست اجتهادی و تتبعی کرده باشد
و در آیات و اخبار اینها لازمه غوررسی را بعمل آورده
از رد و دلیل ما بین حق و باطل تمیز نهد و علاوه بر
علوم مرسومه در اینمطالب نیز از راهی که ائمه هدی علیهم السلم
قرار داده اند تعمق و تفکر نموده باشد والا به محض
تحصیل مقدمات یا به تحصیل فقه و اصول این مسائل
مشکله هرگز منحل نمیشود بیچاره مدعی کند اظهار علم و
فضل ناشناخته قبول نزد جنید از روی احادیث را
و [illegible] تفسیر برای نمیتوان کرد خواجه بارها گفته
ام و بار دگر میگویم که من دلشده این ره نه بخود می
پویم در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد
ازل گفت بگو میگویم در حقیقت مسائل این رساله
و مطالب این مختصر نواله بالاتر از حوصله فهم فقیرانست
و برتر از اندازه استنباط حقیر پس اعتماد و اعتنا بر
اینها زیاد کن و قدر اینها را نیک بدان و قول من
تصور مکن مالی و ماخطری من کیستم و حرف من چیست

بلبل

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود این همه قول
و غزل تعبیه در منقارش ای عزیز خیال مکن از کتب
حکمیه و رسایل کلامیه این بنده بکلی بی خبرست و از
تحقیقات حکمیه و تدقیقات فلسفیه ابدا رمزی ندانسته ام
بلکه گاهی اوقات خود را در شرح تجرید تجرید کردم و
گاهی از مطالب شفا شفا جستم و گاه از هدایه هدایت
خواستم بالاخره از آن گوهر مراد بهره نیافتم و جز
مزید شبهات و کثرت شقوق ایرادات چیزی که نفس
بان انس گیرد و مطمئن بشود و از اضطراب شکوک و
شبهات وارده آرامی ده ندیدم و نیافتم فخر رازی
هرگز دل من ز علم محروم نشد کم ماند ز اسرار که
مفهوم نشد هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز
معلومم شد که هیچ معلوم نشد لقد طفت فی تلک
المعاهد کلها وصیرت طرفی بین تلک المعالم فلم ار الا
واضعا کف حایر علی ذقن او قارعا سن نادم به
قیاسات عقل یونانی نرسد کس بذوق ایمانی دگر
بمنطق کسی ولی بودی شیخ سنت ابوعلی بودی

عربیه وکم قلت للقوم انتم علی شفا حفرة من کتاب الشفا
فلما استهانوا بتوبیخنا فزعنا الی الله حتی کفی فما توا
علی دین رسطالس وعشنا علی ملة المصطفی فکر
بهبود خود ای دل زود دیگر کن ورد عاشق نشود به ندای
ای حکیم دام سخت است مگر یار شود فضل خدای
ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم فخر رازی
نهایة اقدام العقول عقال واکثر سعی العالمین ضلال
وکم قد راینا من رجال ودولة فبادوا جمیعا مسرعین
وزالوا وکم من جبال قد علت شرفاتها رجال
وزالوا والجبال جبال وارواحنا فی وحشة من
جسومنا وحاصل دنیانا اذی ووبال ولم نستفد
من بحثنا طول عمرنا سوی ان جمعنا فیه قیل وقال
تا اینکه بتوفیق خداوندی اتفاقا به صحبت بعض ارباب
حال فائز شدم ودر آن اوقات میل تحصیل حکمت
الهی در دلم بود لهذا صحبت از کتب حکمت میان آوردم
واز بعض حکما بطور خوش اسم بردم آن شخص گفت
موضوع حکمت الهی گفتم خدا گفت موضوع علم عبارت

از آنست که در آن علم از عوارض ذاتیه آن شیء گفتگو شود و
عوارض ذاتیه خدا چیست که او را موضوع قرار داده اند تا مسائل
دیگر به بیان آمد وحرف طول انجام شد وآن شخص از فرائد
شیخ بهائی علیه الرحمة چند فردی برخواند الحق زیاد موثر
گشت شعر چند چند از حکمت یونانیان حکمت ایمانیان را هم
بخوان دل منور کن با نوار جلی چند باشی کاسه لیس بو علی
ایها القوم الذی فی المدرسه کلما حصلتموه وسوسه فاغسلوا
یا قوم عن لوح الفؤاد کل علم لیس ینجی فی المعاد علم چه
بود آنکه ره بنمایدت زنگ گمراهی ز دل بزدایدت
این هوسها از دلت بیرون کند خوف وخشیت در دلت
افزون کند پس مدتی اوقات خود را بمطالعه احادیث
ورجوع کتب معتبره اخبار مصروف داشتم وتتبع در
متون احادیث نمودم وتعمق وتفکر در معانی آنها بکار بردم
ودر بین از افواه رجال وکلمات ارباب کمال بتقریر وتحریر
رمزها دیدم ونغزها شنیدم بالحمد لله تعالی را فی الجمله آرامی نفس
حاصل آمد وقلب را نوعی سکون واطمینان بهم رسید
تا در حل شبهات باطله وکشف مطالب حقه از ما سوا گسیختم

و مجموعهٔ اغیار را اینجا بخیتم و بذیل احادیث متشبث
شدم و باخبار ائمه هدی اطهار سلام الله علیهم چنگ زدم
و به بیانات ایشان متوسل گشتم و گفتم بیت مرا ز منصب
تحقیق انبیاست نصیب ٭ چه آب جویم در جوی خشک کوی بابی
به حکم ان علینا بیانه کدام مطلبی است که ائمه علیهم السلام
بیان نفرموده باشند و کدام تحقیقی است از او غفلت نموده باشند
ایعزیز بترس از اینکه داخل شوی بمصداق آیه شریفه
که میفرماید و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و لا هدی
و لا کتاب منیر یعنی از مردم کسانی هستند که نزاع و جدال میکنند
در باب معرفت و دین و امر خدا بدون علم و بهدایت و بی
کتابی که روشنائی دهنده است از ظلمات شکوک و
شبهات شنیده باشی که صراط از شمشیر برنده تر و از
موی باریکتر است پس الحذر که در مراتب معرفت بی سابقه
علم و بواسطهٔ بصیرت جرات مداخله بر خود داده بی بصیرت
آغاز بتحقیق بگذاری اثبات یا رد مطلبی کنی و بهوای نفس
و خیال خود سخن رانی و باین مقامات متهورانه قدم بگذاری
خواجه ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولانگه تست ٭ قال النبی صلی الله

عرض خود میبری و زحمت ما میداری

علیه و آله انا مدینة العلم و علی بابها ٭ یعنی آنحضرت فرمود
من شهر علمم علی در آن است خواجه نقطه علم نمودم بتو با آن
سهو مکن ٭ ورنه چون بنگری از دایره بیرون باشی ٭
و اگر راه شهر و سبیل آن بر تو مخفی باشد و در او راه نیابی
یا در راه بر روی خود بسته بینی بلدی و دلیلی یا مفتاحی طلبی
پس متوسل باش بعلماء امت و متکلمین ملت که سالک
سبیلند و قائد طریق کلید نجات هستند و مفتاح مشکلات
شعر تو که یوسف نیستی یعقوب شو ٭ همچو او با گریه و آشوب
شو ٭ تو چو شیرین نیستی فرهاد باش ٭ چون نه لیلی
چو مجنون گرد فاش ٭ الرفیق ثم الطریق خواجه قطع این مرحله
بی همرهی خضر مکن ٭ ظلماتست بترس از خطر گمراهی ٭
در اربعین شیخ بهائی علیه الرحمه در حدیث سی و ششم
عن کمیل بن زیاد النخعی عن علی علیه السلام الی ان قال یا
کمیل ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها احفظ عنی ما
اقول لک الناس ثلثة عالم ربانی و متعلم علی سبیل
نجاة و همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل
ریح لم یستضیئوا بنور العلم و لم یلجئوا الی رکن وثیق یا کمیل

العلم خیر من المال العلم یحرسک وانت تحرس المال والمال
تنقصه النفقة والعلم یزکو علی الانفاق یا کمیل العلم دین
یدان الله به الی ان قال یا کمیل مات خزان الاموال والعلماء
باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقوده وامثالهم فی القلوب
موجودة آه آه ان ههنا واشار علیه السلم بیده الی صدره
لعلما جما لو وجدت حملة الحدیث قال تعالی وجعلنا بینهم
وبین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة سیروا فیها
لیالی وایاما امنین خواجه خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم
بر در دوست نشینیم و مرادی طلبیم ✤ زاد راه حرم دوست نداریم
مگر ✤ بگدایی ز در میکده زادی طلبیم ✤ نقطه خال تو بر لوح
بصر نتوان زد ✤ مگر از مردمک دیده مدادی طلبیم ✤ ونعم ما قال
رحمه الله دل که آیینه شاهیست غباری دارد ✤ از خدا می طلبیم
صحبت روشن رایی ✤ انکه علم شما عبارت از علوم رسمیه
که در حالت انسان اثری نبخشد و در سلوک و رفتار
ان ثمری ندهد شیخ بهایی هندسه یا رمل یا اعداد شوم ✤ فلسفه
یا نحو یا طب یا نجوم ✤ زان نگردد بر تو هرگز کشف راز ✤
گر بود شاگرد تو صد فخر راز ✤ علم رسمی سر بسر قیل است و

قال

وقال ✤ نه از وکیفیتی حاصل نه حال ✤ قد صرفت العمر فی
قیل وقال ✤ یا ندیمی قم فقد ضاق المجال ✤ گر کسی پرسد
که از عمرت همین ✤ هفت روزی ماند آن گردد یقین ✤ تو درین
یکهفته مشغول کدام ✤ علم خواهی بود ایمرد تمام ✤ کل العلوم
سوی القران مشغلة ✤ الا الحدیث والا الفقه فی الدین ✤ العلم
ما کان فیه قال حدثنا ✤ وما سوی ذاک تلبیس الشیاطین ✤ قل
قد جاءکم بصائر من ربکم فمن ابصر فلها ومن عمی فعلیها
وما انا علیکم بحفیظ و الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلم
علی محمد واله اجمعین تم بید منشیها الحقیر الحسنی الحسینی
الطباطبایی محمد رفیع بن علی اصغر بن الامیرزا رفیع التبریزی
طاب ثراهما وجعل الجنة مثواهما فی الیوم الرابع عشر من
شهر الربیع الثانی فی قری هشترود وکنت اسیر فیها غیر
مقیم فی قریة ازید من یوم ولیلة یوما بالجزوی ویوما بالتعلیق
ویوما بالتلخیص اتمام بحمد الله تعالی باتمام این مختصر رساله
موفق شدم و انچه مقصود بود بان فایز گردیدم هزار شکر
خدا وند را که زبان و بیان این بنده حقیر و ضعیف انچنین
خطاب لطیف و کتاب شریف را جاری ساخت در حقیقت از روزگار

سنه الف و مائتین و احد و ثمانین



بخود اینقدرها امیدواری نداشتم فالحمد لله ثم الحمد لله که این
آثار ازین بنده خاکسار بروزگار بماند و من بعد از من
یادگار شد بسی میورزد شکوه بادها که ما رفته باشیم ازیادها
توقع از مطالعه کنندگان این اوراق آنست که حقیر را
بدعای خیر یاد آرند و بمحض خواندن یکصفحه ناقص حکم بصحت
و بطلان آن ننمایند تا اطراف مسئله و موضوع و محمول و
متممات آن درست بدست نیاید هیچوجه حکمی نکنند
از اول رساله تا آخر بیمرض و بدون غرض ملاحظه نمایند
البته حق مطلب در اذهان سلیمه جاگیر خواهد شد و باعتقاد
این بنده هرچه درین رساله قلمی گردیده همه آنها منتهی به
ضرورت و بداهت است نبایدحدی را در اینها محل تأمل و جای
انکار باشد اگر کسی فرضا بمقام رد برآید خواهش دارم
اولا اطراف مسئله را درست بفهمد و در تحصیل مقصود
[illegible] نماید مطلب را نفهمیده رد نکند والامر الیه
و روحی و حرفی با کسی ندارم لکم دینکم ولی دین من
در عالم خود آنچه سعی و اجتهاد بود تا اینجا بعمل آورده
و اینها را موافق ضرورت دین و مذهب و مطابق آیات

واخبار

و اخبار فهمیده ام و خطا و خلافی در اینها ندیده ام و بالهام
مدلول اخبار و مستنبط از کلمات ائمه اطهار صلوات
الله و سلامه علیهم بجا آورده ام والله اعلم بالصواب
والسلم علی من اتبع الهدی تم فی شهر رمضان
المبارک من شهور سنه ۱۲۸۱
رقمه اقل الفقراء احمد
اللهم اغفر له

[illegible]

تم کتاب حقیقة الامر من مولفات الفاضل العلامه رفع قدره
و زید فضله و له مولفات عجیبه فمنها کافیة العروض فی میزان
الشعر و منها لب الحساب فی علم الحساب و منها تشریح التقویم
فی بیان رقومات التقویم و منها ترجمة الادب فی بیان
قواعد لغة العرب تالیف عجیب و تصنیف غریب و منها
تحفة الامثال جمع فیها الامثال السایره للعرب نظما و نثرا
و منها دیوان قصاید له سلمه الله فی المناقب والمراثی و منها
کتاب التحقیقات فی المطالب العالیه زاد الله توفیق الطالبین و حفظ
ذلک الجناب عن عین الحاسدین بحق الائمة الطاهرین والصلوة علیهم
اجمعین حرره احمد